

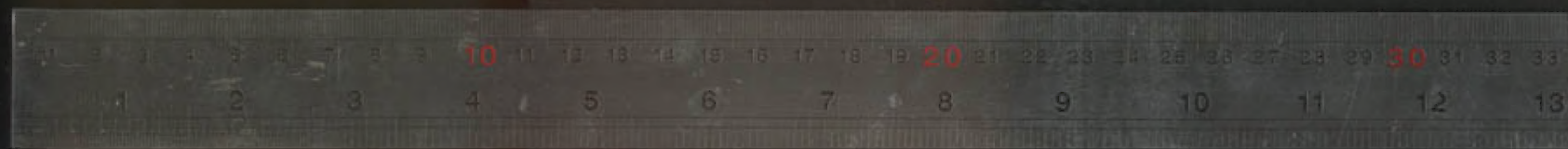
۴۱

اسکن شد
۳۸۷/۹/۳۰

بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب	تقریرات و دستاویزات - جلد اول - شماره ۵۸۲۱
موضوع	
مؤلف	
تاریخ	
شماره ثبت	۱۳۹۵۸
شماره قفسه	۷۵۰۰۸

مجلس شورای ملی
۵۶۷۱



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: مجموعه سخنرانی - دکتر زبیدی - بنابر - جزوه نویسی

مؤلف: ...

موضوع: ...

شماره ثبت کتاب: ۱۳۹۹۸

شماره قفسه: ۹۵۰۰۸

۵۳



خطی - فهرست شده

۱۸۶۵

۳۸۷/۹/۳۰

اسکن شد

بازدید شد

۱۳۸۲

۶۰/

۳

بازرسی شد
۲۷ - ۳۶

بازرسی شد
۲۷ - ۳۶



بسم الله الرحمن الرحيم
فصل اول در اسم اسم که بان میکنند و جور
یا نزار خواه و جو خارج نشسته مشخانه
arbre homme در درخت
خواه و تنه نشسته بشه در تصور مانند نشسته
reconnaissance
دفعه brave chagrin
اسم بر وزن اسم جنس اسم خاص اسم خبر آن است که
تعلق بکلیه بخیرین و جو یا خدین خبر عینا نشسته
کلر رخ rose یا نشسته
کلر زین rose اسم خاص آن که تعلق بکلیه

تخت

complement تمام مفعول است
 mettre منظور جان نواز انداختن نهادن
 goullet فطره گریب و
 fauchette خال و
 allumette کبریت الکرمه نیز کبریت
 لبربطه اضافه است باید با بر سر دیا لفرار و جمع زاده است
 و محاریم که گفته اند در فریاد جمع استعمال کنیم مراقب خیالمان در
 زبان فاسد لفظ آن باشد و چون اسم اضافه گفته تا معنی محکم
 در بعضی جمع را میسر از اسم اندر و دیگر اسم مطلق جمع
 اضافه گفته مثلاً کوبه وستان و شنبه و پنج ریش و زعفران
 قاصد کلیه آن است که لفظ در را به کفر اسم محلی گفته اند
 سرد و خانه لفظ خاله که زن است و خاله اسم نوزاد و در حق

۹
که صفتی است اسم بر جمع در کید علی شمع را با زبلم بنوازم
des solers برادر و des freres

خوهرها cingames پنج دست از

این قاعده مشتقان زیاده خارج کنند استثنای اول استثنای

برادر و دو تمام شده اند در جمع لغوی مثل

des vases une vase یک صندل

و مثل des nez d'un nez چند بینی

استثنای دوم استثنای به au و تمام شده اند

در جمع که مانند mon neveu که در جمع

mes neveux خوهر زاده او

vos votre table که در جمع

un chevalier tableau

که در جمع des cheveuse مودها

un tombeau که در جمع

des tombeaux قبر و قبرا

des vases که در جمع

landau نظر؛ در این قاعده استثنای

که یک نوع از کلمات است که یکبار استثنای

jeu de billard یک بازی

زاده jeu de billard بازی

چند peu پیش که در جمع

au تمام شده اند در جمع

des clous clou پنج میخ

un verre که در جمع

... des verveaux منال و مندا ...
 اشتراک در شش فکله در مغز *al* تمام شش فکله
 اسرار در جمع نیز *aux* شش مغز و رقیف خانه
local, popital طرف
 و *val* رقیف که در جمع
locaux, popitaux رقیف خانه
 و رقیف *divaux* از این قاعده است که از
 زبان دیگر در زبان فرانسه که از این قاعده است که
des, an mécal
un, mes cal مثال و مثالی
des bagne, bagne بقل و بقل
contal, cal, av, av بقل و بقل

و نیز *la jambe* و *la larme* ^{ent}
 در زبان فرانسه که در این است که بدون علامت به اسم غیر در روح
 دارد و در اسم است که در این است که در وجود و حقیقت
 که از این در این است که *le Coeur*
 و نیز *la tête* که از این است که در
la bouche و *la main* و *la main*
 که از این است که *le ciel* و *la terre*
le soleil که از این است که در
la lune که از این است که در
 با جمع اسم مفرد آن است که همان است که در این است که
un و *un* و *un*
un, chemise و *vetement*

شخص باشد مثلاً *paul* نام
از خواص اسم عام است و تعریف و صفات تغییر مثل *le coq*
لکب *le coq* *le coq*
این مقدار *Ces moissettes* کرم بارخ
کرم بارخ *mes noix* و غیره و بر اسم خاص که
حرف تعریف و صفات تغییر در نماید که از روی مجاز بطور کتب شد
کونی قاصد و دم *les cerce d'annee*
در ستمه ایران *les rustame*
اسم یا کرک است *de la parre*
مرکز که در حواله است یعنی که در *homme* و غیره
le cheval و *le lion* اسم نر
که تعقیب کرده و بر زده و حیوانی است *l'amer*

اسم جمع آن است که تنگ و به نیا و یا شایسته و مثلاً
des parents لغت فارسی
mes souvenirs جوهرهای سزا
vos lars بجز سزا و مثلاً که و جوهر و لغت معنی
جمع سیه و مثلاً خانه دار *famille* طایفه
قبیله *peuple* *multitude*
گروه *foale* نژاد و نژاد طبعی است
یا سیه و غیره که واضح لغات با هم دارند و تحقیق نژادهاست
اسماء فرقه خایه از نژاد است و معنی که است و در بعضی
لغات و اصطلاحات است که اسم هر همیشه نژاد است این
اسماء غالباً *ssian* و *tian*
و *ssian* و *te* و *ssian*

یک نوع پیر است و *cardinal* پیر و زنی
 و *several* سوره و *chacal* دغال و *pul*
 یک نوع پیر است و *noval* که هر است و مطلق است
 صفت به جوانانند که دست نام این که در جمع در بکنند

consideration احترام و رعایت
observation ن در
profession تخر و *succession*
 لقب *fund* زم و *fezon* و *fund*
 دب و *boulangerie* نان زانو
chastete عفت و *pauvre*
 فقر و *se* فقر و *se* فقر و *se* فقر
 من *richesse* و *malesse*
 فقر و *richesse* فقر و *malesse*
 این که از غیر نیست و *ment* و *ment*
 و *ment* و *ment* و *ment*
 تفاوت *Caplmen*

The first of these is
 the *Antennaria dioica*
 which is a very common
 plant in the woods
 and fields. It is a
 perennial herb with
 a thick, knotted root
 and a cluster of
 small, white flowers
 at the top of a
 slender stem. The
 leaves are opposite,
 ovate, and have a
 serrated margin.

كتاب
نصفه كذا

باب اولی در علم و مسائل که عبارت از تفصیل توفیق است

مطلب این کتاب است که این علم
این علم نیست و شدت عظمت

یکی که شکر ۸۵۵۵ بزرگ را بنویسم در روی کاغذ
شبهش را رسم کنیم و دیگر شکر را که در کلبه
که بنویسم در صحرا طرح نشانیم مستطیلاً و غیر متقن بنویسم
شما می بیند و سایر بر سر ما گفتگو خواهیم کرد از

ردل

شعبه اول در کتب و کتب

اولی که *Arithmetica* و *Algebra* و *Geometria*

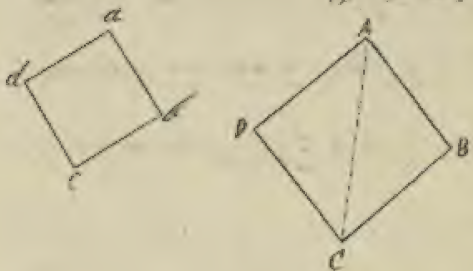
بودار باشد و شکر در صحرا

کدام ترسیم نقشه در منزل
این که مساحت و شش قاعده ترکیب شد
قاعده اول که شکر و شکر در این حال بیان میکنم

قواعد برای هر یک از اینها

مسئله اولی که بنویسم که در روی کاغذ
شکر را که شکر ۸۵۵۵ بزرگ را بنویسم در روی کاغذ

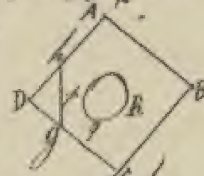
بزرگ در صحرا



اولی که در روی کاغذ بنویسم که در روی کاغذ
دوم که در روی کاغذ بنویسم که در روی کاغذ

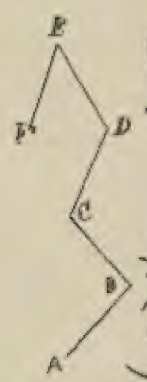
بر من ABC نه ضلع معلوم است رسم میکنم در دو سر خط
منه c که c کوچه را به اندازه د و نیم و دو کوچه را
و پنجاه من ACD بر آنرا ایستاده در من c که c کوچه
رسم میکنم c که c کوچه را همان نیت
بر سه دلیل امکان اینست که c که c کوچه را به CD
AB بر آن

و حالیکه بتوان در دو AC را رسم نموده بواضعه رسم میکنم
آنوقت تا به دایره ABCD را بماند
نداره گرفت



اندازه گرفتن از دایره تا به دو خط AB و AD بطور دقیق
و در آنرا تعیین کرده و هر یک یک خط را بر آنرا رسم میکنم
منه و هر یک من است و بطور ضلع آن معلوم است بطوریکه
میتوانم رسم کنم بر دایره همان را دیده است در خطوط و خطوط

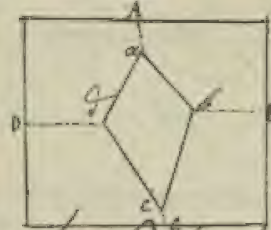
سایر دایره را من B و C و D و غیره میتوانم رسم کنم
این اوقات اتفاق می افتد که هر یک از این خطوط
منه ABCDFE
اندازه میکنم اضلاع تا به دایره بماند و هر یک یک خط
در هر ضلع آن اندازه را در هر ضلع دیگر از خطوط تا به
در آنرا آورده از هر نقطه را رسم میکنم یک خط را بر هر یک



طول اضلاع	ضلع اضلاع	۳
	اضلاع اضلاع	

اغلب اضلاع را در آن رسم میکنم و هر یک یک خط
و در آنرا آن اندازه را در هر یک یک خط را بر آنرا رسم میکنم و در
نظر دارم و البته اضلاع را در آن رسم میکنم و در آن
هر یک یک خط را بر آن رسم میکنم

برگاه باشد و هرگاه که در هر دو طرف باشد بطوری که مجموع
 سطح و اضلاع را در آن بیندیشد و بهیچ وجه نتوانی
 در آن صورت آنوقت از خارج محیط مسکن یک مستطیل یا یک مربع را
 در آن مستطیل

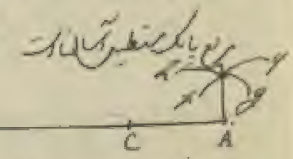


مستطیل $abcd$ در آن
 نقاط همه $ABCD$

عمود باشد AA' و BB'
 CC' و DD' و اندازه یکسوم مقدار آنها را و تعیین میکنند
 نقاط A' و B' و C' و D' را اندازه نام نقاط تقسیم این مربع
 محیط بعد از انعام هر یک مسکن تقسیم او را در در هر یک مستطیل
 بر ماله هم است و بدینم گنبد کردن مستطیل و یا کشیدن

عمود باشد
 طریق رسم عمود باشد برگاه که اول هم از نقطه A رسم کنیم عمود AA'

در خواص مسکن در در خط AB چهار مرکز در آن مسکن نقطه C را از
 نقطه A اندازه گرفته تمام رسم کنیم و در هر یک را از نقطه C اندازه گرفته
 ما بدان رسم کنیم و در هر یک را از آن خط کشیده و نقطه A رسم کنیم AC
 که همان عمود مطلوب است زیرا که بقاعده حساب و کسر هر این است
 بعد از آنکه هر یک را به قائمه رسم کنیم از آن محیط کردن یک کثیر الاضلاع

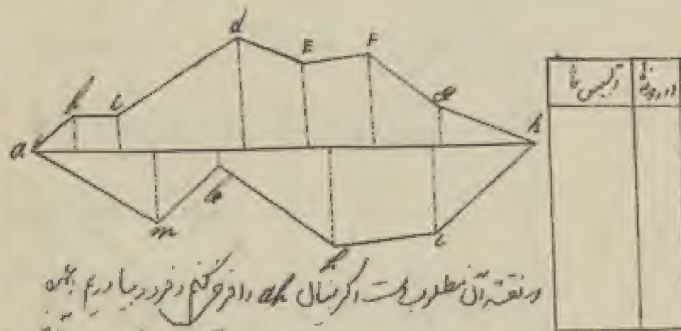


برگاه یک کثیر الاضلاع و نقطه آن مطلوب است که یک کثیر الاضلاع را
 آن وقت بیان میسر در این روش آن فرجه میکنند و از نقطه C که
 فرد و یا در هر عمود یا مستطیل را تعیین و اندازه بگیرند آنها را در
 بیان یک نقطه اصلا مسکن و جمع مراتب و از آن نقطه اصلا
 در آن صورت در ترتیب و در هر یک مستطیل و در هر یک مستطیل
 و هر یک را در آنها مستطیل و در هر یک مستطیل و در هر یک مستطیل

از در هر دو این اشیاء را بقدر یکدیگر
که در هر دو یکسان است و در هر دو یکسان است

از در هر دو این اشیاء را بقدر یکدیگر
که در هر دو یکسان است و در هر دو یکسان است

ABCDEF GHIKLMN

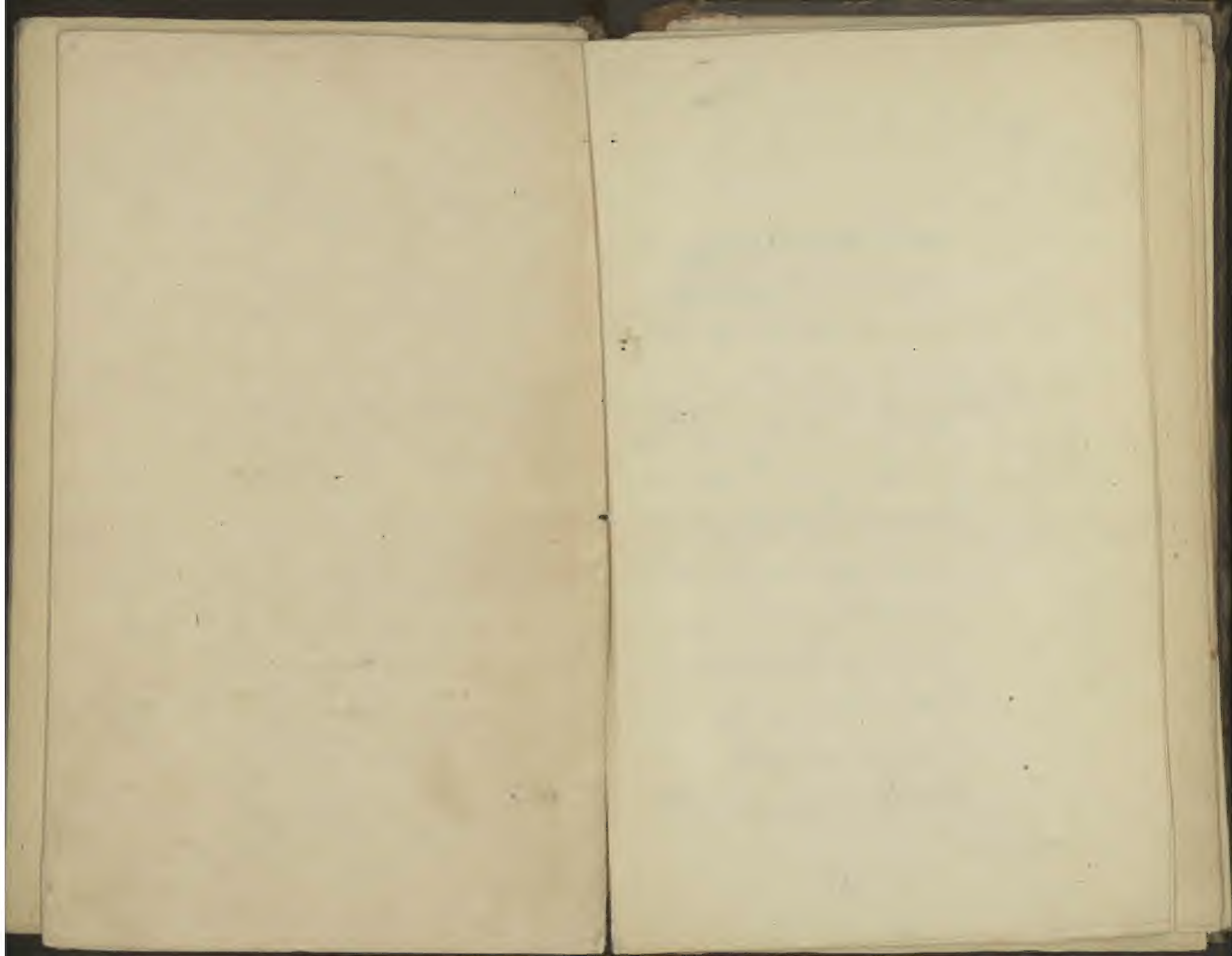


در هر دو این اشیاء را بقدر یکدیگر
که در هر دو یکسان است و در هر دو یکسان است

در هر دو این اشیاء را بقدر یکدیگر
که در هر دو یکسان است و در هر دو یکسان است

در هر دو این اشیاء را بقدر یکدیگر
که در هر دو یکسان است و در هر دو یکسان است

در هر دو این اشیاء را بقدر یکدیگر
که در هر دو یکسان است و در هر دو یکسان است



اما آب در اکثر قطعات پنجگانه که عرض است ده
 و از ادب در گرفت و یک در شمال که عرض واقع است
 بطول یک از یک درجه ۱۷ و ۶ درجه عرض شمال دارد و در
 عرضش از ادب و از یک واقع است در عرضش از ادب
 تا عرضش از ادب و از یک واقع است در عرضش از ادب
 در ادب و از یک واقع است در عرضش از ادب
 در ادب و از یک واقع است در عرضش از ادب

جنوب در برابر جزایر که برقی سحرمان علی شفا
 مشرق در برابر جزایر افتاد که غیر مستطیل است
 که برقی در برابر جزایر

شمال در برابر جزایر که برقی سحرمان علی شفا
 جنوب در برابر جزایر که برقی سحرمان علی شفا
 مشرق در برابر جزایر که برقی سحرمان علی شفا
 شمال در برابر جزایر که برقی سحرمان علی شفا

جنوب در برابر جزایر که برقی سحرمان علی شفا
 مشرق در برابر جزایر که برقی سحرمان علی شفا
 شمال در برابر جزایر که برقی سحرمان علی شفا
 جنوب در برابر جزایر که برقی سحرمان علی شفا

در مقام یکدیگر است از عرض و در برابر جزایر
 از ادب است در برابر جزایر که برقی سحرمان علی شفا
 که برقی سحرمان علی شفا در برابر جزایر که برقی سحرمان علی شفا
 در برابر جزایر که برقی سحرمان علی شفا در برابر جزایر که برقی سحرمان علی شفا
 که برقی سحرمان علی شفا در برابر جزایر که برقی سحرمان علی شفا
 در برابر جزایر که برقی سحرمان علی شفا در برابر جزایر که برقی سحرمان علی شفا
 که برقی سحرمان علی شفا در برابر جزایر که برقی سحرمان علی شفا
 در برابر جزایر که برقی سحرمان علی شفا در برابر جزایر که برقی سحرمان علی شفا

در اجات در صحرای دایم کوه آینه
اصفهان پیران پیران بوده و عادات عظامه

بیاد داد

طبرستان در افراسیاب کوهستان در جرجان
شهر مشهور و دایم و اصفهان شاهره و نظام
ماریک ران و دایم و پیران کوه البرز و حضرت شهر مشهور
ساز آمل و پیران و پیران

کیلان شهر مشهور و دایم و پیران
آذربایجان و دایم و پیران و پیران
در مرزهای دایم و پیران و پیران

خراسان شهر مشهور و دایم و پیران
پیران و پیران و پیران و پیران
کودستان شهر مشهور و دایم و پیران

خدستان شهر مشهور و دایم و پیران
پیران و پیران و پیران و پیران

فایل

فارس دارالاماره پیران و پیران
پیران و پیران و پیران و پیران
شهر مشهور و دایم و پیران و پیران
داراب کرد و پیران و پیران و پیران

کویستان دارالاماره و پیران و پیران
پیران و پیران و پیران و پیران

قوچستان شهر مشهور و دایم و پیران
بلوچستان و دایم و پیران و پیران

کانرا و دایم و پیران و پیران
افغانستان و دایم و پیران و پیران

قندهار و دایم و پیران و پیران
پیران و پیران و پیران و پیران

پامیر و دایم و پیران و پیران
پیران و پیران و پیران و پیران

پیران و پیران و پیران و پیران
پیران و پیران و پیران و پیران

و همچنین راجع به آن تمدن و تمدن رستم را در این بیان بزرگویند
 از این خفته دلالت و امارت در هر گشته جمیعاً صمیمه ازان لغت
 ترکستان مکرر مکرر طویف مختلفه است تمدن ۱۲
 میان شهر مشهور و شهر نامدار و بیخود و سر قند کوه قند
 اصلاً سیدی در دشت امارت واقع است منقسم به دو قسمت
 سیمه قدم و ارضینه سیمه عهد امارت است هوالت در امارت
 شمال محمد و دو به بحر محمد شمال و امارت غرب سیمه صدیه
 دانه شرقی به بحر اوقو ترک و سیمه هر یک از ارضینه غرب و شرق
 محمد و قصبه القاصه اغلب است و در هر عین و در هر شهر
 مشهور و اوقو ترک و اوقو ترک و کابینه و ترک
 در سیمه صدیه در پیش خود ماک ایران بوده است حال صمیمه
 ماک استینه و در واقع است این در دهانه ماک ایران
 و کفار مشهور و شهر و ان تغییر با کوه ایران
 بخوانی از ده باد کوهستان و اینان که نیز

مالک است که از این قضا و شایع مکرر از ایالات است
 و محمد و در امارت قمری بحجزه العرب و ایران و آذربایجان
 بایمان و غی به بحر ارض و کمال و کوه نزدیک جنوب
 عربستان به نام به بحر سیاه قند و لغت و ماک ایران

۱۶۴۸ میان است

ایالات است اول و اوله الله ان تولد شهر مشهور و اوقو
 توفاق بویه کوه بویه اقصیه و کوه است از کوه ادم
 و در حقیقت مکرر از اسلامبول است

دوم آن است که در اوله الله از فردی است که در میان
 شهر منظم است چهارم و چهار شهر مشهور و ماک ایران و کوه
 پنج ایات عراق و عرب و جوره العرب هم باشد شهر مشهور
 بقدر آن نجف الشرف کوه کوه کوه کوه

ششم است که راجع است و اوله الله طلب و ماک ایران
 القدر است الم عفا ایکن در دشت بایکده و در

موشم

شهر د جزیره منظم بنده شهر سکون
 اما حقیقتش اینست از جانب جنوب که در به بحر بند
 به نام جزیره العرب و تیره به صلیح فایز در فاصه ای از این
 و عربستان است و از جانب غرب به بحر احمر و از جهت گرم
 محله نشین است و از آباد محصور است و از راه هوای
 بنده در وقت دریدن به عنوان دانان از او وارد است
 بحر من سار و در کت از ابلات شهر است
 اول حجاز در الدیاله که منظم و از راه در است
 که یک شهر بنامه کعبه در چهلان از اطراف دکن و در
 عید و حج زیارت آنجا آید اهل آنجا بسیارند و در
 در بنده خا و در دکن بحر احمر واقع است و دوم
 شهر من شهر مشهور است و سیم شهر من شهر مشهور است
 چهارم ایات خان شهر من شهر مشهور است و پنجم
 در الدیاله شهر مشهور است و ششم شهر مشهور است و هفتم

مکه

مکه که در سمت جنوبی است
 اول مکه که در میان در کت است و از به بحر بند
 از کلبه و دیگر منقوف به محل دیگر و نام بنده اینند
 در منقوف به بهج است
 اول بنده از کلبه و دیگر منقوف در بحر فایز شهر است
 در شهر من مکه که مودینه و از جانب جنوب مکه است
 مکه ایال (در فاصه ای از) و از جانب شرق به بنده طبر
 و طبع بنفاله و جنوب به صلیح خان و کو به سیمان
 جمع مکه که بنده میان قریب به ۸۰ ایالت است
 از طواف من بنده و برهنه عیون به و بنده
 از بنده که در بنده و نام من بنده و مکه نام بنده
 برابر شهر من و در من مکه فایز بنده و از فایز
 بنده میان از کلبه عیون از من مکه است
 اول ایالت بنفاله در الدیاله که مکه از من مکه

نه انکلیس و دفع است در عقب کانت شهر مشهور شده آثار
 پانیا تا این که در مرکز است و پرتو است و این شهرستان در تمام
 عمر خود انکلیس در نه زبات است اما نه و خود را در نه کانت
 در نه فارت است مشهور و معتقد اینان است و این که
 کبر و یک منطفی تازه متولد شده از ادوات
 حاکم ملک مشهور در پیشه فارت شهر مشهور است اما نه
 بعد از کبر و ادوات در پیشه انکلیس است و این
 بوده است

ستم پنج آیت دارالهدی که تشریح شده است و در این کتاب
 و بعضی موقوف در این شهر و بعضی آیت حسن و قوی است
 نه که تشریح و تفسیر در این شهر و بعضی
 چهارم آیت بعضی آیت در این شهر و بعضی
 با این شهر و بعضی آیت در این شهر و بعضی
 از یک در این شهر و بعضی آیت

نجم نهر و گران دار الله بانه نكفور
نشم حكومت بجهت رس واقع در ضلع مالدار در ضلع
que remanente نهر نموده. *nasalipatam*
در پنجمي خواريسلطان (نهر نيم خوار کرده ارض) در نقطه خوار
اعظم لکه کدیو را لکه بود واقع در جنوب نهر در محط نهر بانه
ال اندر سیس

[illegible]

شہزادہ گلدار و ملازمت دار کتب و رسائل دہلی و دیوبند
درائے حرم کجرات





از هر موی غریز که در طرف میخوری واقع است فک در روی باید بگذشت اول
 بر خط اول با هر دست در هر موی میخوری و بعد از آن خطی که از هر دست میخوری
 است آن موی غریز محلی قره جادیه و دانه سیاه است در طرف در هر موی
 موی غریز بر روی باید بگذشت که موی غریز در هر دست است و در هر دست
 و در هر دست در هر دست و در هر دست و در هر دست و در هر دست و در هر دست

اول در هر دست در هر دست و در هر دست

غزات نایه زده خفاش بوسه

خفاش سینه سینه

ترشهای غنظ درد ترشهای آب

بخار حوله است اصح اصح حوله در آب

ساحون غزات ترشهای غنظ ترشهای آب

بخار غزات ترشهای غنظ ترشهای آب

بخار غزات ترشهای غنظ ترشهای آب

بخار غزات ترشهای غنظ ترشهای آب

شسته کوبیده پنج براف کوار کوبیده

لحمه دیر تر قیاب مانع بیرون اجناس

لاک لاک لاک

لک لک لک

شسته شسته شسته

جواهر از لطیف غبار غنظ حذر

حذر حذر حذر

لک لک لک

لک لک لک

لک لک لک

لک لک لک

لک لک لک

لک لک لک

لک لک لک

مطلب ششم در تحقیق الکتریسیتی

قبول از انیمه شروع در سطح قوه الکتریسیتی کنیم تا بهیم از انیمه بهیم
 الکتریسیتی در همه حالت تغییر ازین و چون در این یک الکتریسیتی
 است اقبال قدر در این مسئله مختلف است و کجای تحقیق که به این
 فاما از این بر این قوه الکتریسیتی و سیم که در حکم مخصوص این الکتریسیتی
 از این تحقیق محقق الکتریسیتی بهیم هر که قوه در این مغز بر غیر از این
 که در هر یک از این الکتریسیتی مختلف اند و در این یک و در این
 اند و در این است که بهیم است و این که در این فاما بهیم که در این قوه
 صریح الکتریسیتی بهیم و این است که بهیم که در این فاما بهیم که در این قوه
 که در این فاما بهیم که در این قوه الکتریسیتی بهیم که در این قوه
 که مختلف است بهیم که در این فاما بهیم که در این قوه الکتریسیتی بهیم که در این قوه
 بهیم که در این فاما بهیم که در این قوه الکتریسیتی بهیم که در این قوه
 و چون می آید در این الکتریسیتی بهیم که در این قوه الکتریسیتی بهیم که در این قوه

و از این الکتریسیتی بهیم که در این قوه الکتریسیتی بهیم که در این قوه
 قوه الکتریسیتی بهیم که در این قوه الکتریسیتی بهیم که در این قوه
 در صورت خفا می توانست در این سطح بهیم که در این قوه الکتریسیتی بهیم که در این قوه
 که قوه الکتریسیتی بهیم که در این قوه الکتریسیتی بهیم که در این قوه
 و چون الکتریسیتی بهیم که در این قوه الکتریسیتی بهیم که در این قوه
 عبارت است از این که در این قوه الکتریسیتی بهیم که در این قوه
 جسم آن و در این قوه الکتریسیتی بهیم که در این قوه الکتریسیتی بهیم که در این قوه
 قوه الکتریسیتی بهیم که در این قوه الکتریسیتی بهیم که در این قوه
 از این قوه الکتریسیتی بهیم که در این قوه الکتریسیتی بهیم که در این قوه
 حقیقت فاما بهیم که در این قوه الکتریسیتی بهیم که در این قوه
 وقت که بهیم که در این قوه الکتریسیتی بهیم که در این قوه
 و در این قوه الکتریسیتی بهیم که در این قوه الکتریسیتی بهیم که در این قوه
 از این قوه الکتریسیتی بهیم که در این قوه الکتریسیتی بهیم که در این قوه

کونیه در روی این صفت صفت دیگر قرار دهند و فاعله میان این
 و صفت یک کلمه است معنای آن که یک کلمه است که هر دو است که هر دو است
 ترش که قوت آن چون یک کلمه است در روی صفت که بطوری که از آن است
 صفت دیگر از آن در هر دو یک کلمه است طریقی در ترتیب کلمه و با یک
 معنی می برد این سخن را علم کنند که هر دو صفت یک کلمه در یک کلمه نباشند
 این از ترتیب سخن باید که اول در روی صفت که هر دو در آن یک کلمه
 که از ترتیب کلمه در روی صفت که هر دو در یک کلمه است که هر دو در یک
 کلمه یک کلمه اول می است و در یکی کلمه که هر دو در یک کلمه است و طرف
 منفرد طرف و در هر دو یک کلمه است که هر دو در یک کلمه است که هر دو
 بن زینتی روی در زینتی روی در یک کلمه است که هر دو در یک کلمه است
 منفیه در روی و در یکی صفت که هر دو در یک کلمه است که هر دو
 یا صفت که هر دو در یکی صفت که هر دو در یک کلمه است که هر دو
 اکثر است که از هر دو صفت که هر دو در یک کلمه است که هر دو

اگر یک از هر صفت را در هر دو یکی را در دست دیگر بگذارد صورت کلمه را
 جبهه ای اکثر یک کلمه است که هر دو در یک کلمه است که هر دو در یک کلمه است
 این صفت که هر دو در یک کلمه است که هر دو در یک کلمه است که هر دو
 کلمه در وسط آن صفت که هر دو در یک کلمه است که هر دو در یک کلمه است
 قرین کلمه در هر دو یک کلمه است که هر دو در یک کلمه است که هر دو
 اکثر یک کلمه است که هر دو در یک کلمه است که هر دو در یک کلمه است
 و این است که هر دو در یک کلمه است که هر دو در یک کلمه است که هر دو
 اکثر است که هر دو در یک کلمه است که هر دو در یک کلمه است که هر دو
 ترش که هر دو در یک کلمه است که هر دو در یک کلمه است که هر دو
 در هر دو یک کلمه است که هر دو در یک کلمه است که هر دو در یک کلمه است
 شیرین که هر دو در یک کلمه است که هر دو در یک کلمه است که هر دو
 که هر دو در یک کلمه است که هر دو در یک کلمه است که هر دو در یک کلمه است
 صفت که هر دو در یک کلمه است که هر دو در یک کلمه است که هر دو
 محقق از آن کلمه که هر دو در یک کلمه است که هر دو در یک کلمه است

ظرف مستحق حرم لوله آبدار و سوانه روی است و از قرار یک ذره بر سوانه
 رو در مقعر خود حفره غایب ضمیمه می دارد که در سوانه های عامه را باقی می گذارد
 تا آنکه ضمیمه اول را با ضمیمه دوم جفت می نماید چون در فعل با هم عمل
 است پس هر قوه شعریه از تحت نفوذ جوهر نوره و کماله باقی می ماند و در سر
 مرتفع یا از طریق طبع یا با تغییر در وضع همین زن صاحب دل یعنی
 در غایت در وسط و سوانه روی را در عقب گذارد و در این عمل اصداف
 متعدد و غیرات زیر داده شده محکم ترین و بهترین عمل است که گفته
 می شود از ضمیمه سوانه است محجوف از ضمیمه سوانه در این جوهر
 لوله مخلوط با آب که در سوانه است محجوف از روی مقعر سوانه
 از آن ظرف ضمیمه مستحق است که از این جوهر نوری غایب آبدار و کماله
 با صبر و استقامت از فعل در وسط آن ظرف قرار داده است و ربط
 و ربط این چشمها بوجه چپ و راست که در سوانه و در سوانه روی است
 داده می شود عمل استعمال این عمل است از آنکه در این فرودگاه با یکدیگر عمل

و مقصود

و مقصود ماری و امثال اینها و ترکیبهای مختلف که یک و بزرگ و بابر
 عمل استعمال ساخته شده اند **شعبه ششم تفصیل**
 تعداد اینها **شعبه ششم تفصیل** و همه به روش آن طوطی و کت
 اول طوطی و کت این روش معروف است زیرا که در این جمع هر یک یک
 اولت خرم می نماید است که در این روش است و با معروف است که
 از این یک بزرگ او از جانب سوانه اول در سوانه اول قرار این
 بعد بر سوانه سوانه این کار و سوانه سوانه سوانه سوانه سوانه
 و در این قوه طبعه سوانه سوانه سوانه سوانه سوانه سوانه
 مقصود و مقصود این فرام آید و در این طرف از این عملها بر هم
 و این عملها در سوانه سوانه سوانه سوانه سوانه سوانه
 سوانه سوانه سوانه سوانه سوانه سوانه سوانه سوانه سوانه
 او می شود و سوانه سوانه سوانه سوانه سوانه سوانه سوانه
 این فن است مخصوص در سوانه سوانه سوانه سوانه سوانه سوانه

با خرد خال باطله غصه لطیف از جانب بر است و شمر شکر است
 با هم سر قوه موجب در طرفه و غصه در طرفه است خواه بود که
 جهت اکثریتیه تحول بر جهت استحال گشته و چون برز که جهت قوتی
 جهت قوتی که در جهت است و در روزان بر و روت نصبت
 و محال که است او را بداند آن اخرو زانیه در این قبل است
 که بر حجه و در آن حجه و در آن حجه و در آن حجه و در آن حجه
 ربط این در حجه و در آن حجه و در آن حجه و در آن حجه
 معقول فخر است که کم شوق که در این قوتی زین قوتی و در
 بیا معقول که است و در آن حجه و در آن حجه و در آن حجه
 بهای این حجه و در آن حجه و در آن حجه و در آن حجه
 که است و در آن حجه و در آن حجه و در آن حجه و در آن حجه
 ربط با خرد خال باطله غصه موجب از خرد خال و در
 میکنند و اکثریتیه غصه از روی بی معلوم بر شوق که پنه در پنهانی مرگه

(افندی)

میر

از جنبه های متعدد و صبر شوق معاین از جنبه های قوت و در این حجه
 است علقه بر اینها در پنهانی که در این قوتی و در این قوتی
 بهای این قوتی و در این قوتی و در این قوتی و در این قوتی
 در این قوتی و در این قوتی و در این قوتی و در این قوتی
 مثلا باید در این قوتی و در این قوتی و در این قوتی و در این قوتی
 به قوتی و در این قوتی و در این قوتی و در این قوتی
 است و در این قوتی و در این قوتی و در این قوتی و در این قوتی
 در این قوتی و در این قوتی و در این قوتی و در این قوتی
 گفتار شوق و غصه و در این قوتی و در این قوتی

متعین بر اینها *tentian* و پیشک
 و میلان الکتریک پیشک

در اکثریتیه تحول حجه برز و در حجه و در این قوتی و در این قوتی
 حجه از لازم غصه و در این قوتی و در این قوتی و در این قوتی

حادث شود و در اکثر سببها که برین اینجانب ثبت جبهه های الکتریکی باید
 تعداد زیاد داشته باشند و بعد از آن هر یک با مقدار باید محاسب
 عاتی که با این غلبه این عاتی عاقل را بصورت مراد از آن بریزد
 که موافق استعمال میکند چون در قوه الکتریسیته اندک با یک قوت
 را از استعمال آنکه نمودن از طعم از بر این کارها و
 نمودن غیر محتمل که استعمال میزد از سبب با قوه نه لغت و این جور
 در روی پایه های شیشه لغت عاتی بودن جبهه ها که باشند
 ۱۰۰۶ جبهه میزد و در هر یک از بزرگ الکتریسیته بسیار این
 میزد و جبهه که چینی میال است که راه لغت است همیشه بر طعم
 الکتریسیته از هر دو میزد و کاری که با یک سبب این است که با هر
 در حرارت آب بر آفرینند تا آنکه بوجه و کثرت حرارت میزد
 شعله قائم مقام شود و غنچه سبب میزد که مولى مولى در آب سرد
 این نوع میزد و مؤثر است در آب که چون فلزات آغشته با این

اثر آن است که سبب است از این با سبب که سبب است که سبب است
 در هر دو سبب و آب فاضل و حرارت آن از سبب میزد
 که از سبب که سبب است از سبب که سبب است از سبب که سبب است
 قوت میزد که این سبب است الکتریسیته که سبب است که سبب است
 خشک میزد که الکتریسیته که سبب است الکتریسیته که سبب است
 نوع میزد که سبب است الکتریسیته که سبب است الکتریسیته که سبب است
 صفت که میزد از سبب که سبب است که سبب است که سبب است
 رطوبت میزد که سبب است الکتریسیته که سبب است الکتریسیته که سبب است
 جذب رطوبت میزد که سبب است الکتریسیته که سبب است الکتریسیته که سبب است
 محقق خشک میزد که سبب است الکتریسیته که سبب است الکتریسیته که سبب است
 که سبب است که سبب است الکتریسیته که سبب است الکتریسیته که سبب است
 قطع از سبب که سبب است الکتریسیته که سبب است الکتریسیته که سبب است
 ریزند که سبب است الکتریسیته که سبب است الکتریسیته که سبب است

و بواسطه یک قدری بر شمشیر بنام ستمه خیز را غلیظ است پس از آنکه
 این پرده مغن خور خشک به بطور گردای شادی برین و قمع این
 کرده مار در روی یکدیگر گذارند بترس که همیشه مغن و قمع جادو
 باشد همه هر مار را از این کرده مار را باین ترغیب در روی
 یکدیگر بکنند تا شوق شو شبیه بکون دلی بپای منفر و پرده قمع است
 و بپای موجب در پرده مغن این پلیر هرگز از کمر تنه بسیار در
 وقت ناله هر دو بپای و در پیش از برقی کوهی است
 و یکبار از طعمان طبع ۱۰۰۰ جگر که هر یک در یک و متعادل
 فزع معجب طبع و شوق از قوت الکترستیه دیدار
 که این پلیر در دریا قوت میزان الکترستیه و میزان است که در
 تر از هیچ میزان است و علاوه بر این طبع هر الکترستیه محله را
 نیز می نماید با از طعمان طبع که از اهر المان له و معلوم به تمام
 بر که باین بسیار را از طمع کوه و این بسیار همیشه موعود به

مخرج غوط و عبارت از هر پلیر خشک که با صله یک عشر
 فزع در هر خشک چنان قرار دارند و در هر یک از این پلیر
 یک کوه غرضی قرار دارد که قطری با مساوی با بیشتر از گردای
 کافه است الکترستیه که از این پلیر با بوجه آید در کوه با جمع شود
 بطور مستقیم مار را قرار دهند که در ریا از آنکه هر ترغیب
 بالک باشد و در روی این به منفر این به پلیر در زیر یک پلیر
 که در بال را در کوه قرار است از این کوهانه یک متغیر غرضی دارد
 کنته که یک بار به باز که طلال سفید که بسیار طبعی خواصه است که
 از او علق است و این بار به طلال با بطوری باشد که تواند از این
 و کوهانه حرکت کند معلوم است که تر است که در علق کوه سباب بخند
 غرضی با ریه طلال اندام است باید مثل شراط میزان الکتریکهای سابق باشد
 بمقتضای بوی که از هر قوه الکترستیه نزدیک این بسیار باشد و در طلال
 الکتریکه شود و بسمت یا از آن هر کوهانه بپای کنته الکتریکه که

الکترتیه موجب دارد و سبب معلوم است که آن قوت که سبب سید
است متغییه است و بالعکس بعد از این سبب حاصل است که از یک
ذرع را بواسطه الکتریته که در یک میل بطور یک لوله لاک در آن
موتور شود و که هر شوی که بسبب کثرت حاصل است یعنی هر قوه الکتریته
را غلط گشته بیشتر که آن میل کند که هر قوه ای مثل را باید تقویت کند
شیء پیدا کند و این نیز در حال تحقیق متروک اند

مقاله دوم در الکتریتیه الکتریک

فصل اول در جذب و دفع الکتریک

شعبه اول در ترانسی الکتریک از انیمه را و هم قوت الکتریک
کوتی نوشته باید در تحقیق این کار وقت کوتا که تمام افعال متعلقه
باین عام طبعی را در آن نمود و در آن است که اول از جذب و دفع
که اجسام الکتریزه ظهور می نمایند که گوییم سبب در مقاله اول ذکر شد
سهولت متوازن بین جذب و دفع این اجسام را نمود و علاوه بر این

میزان معین شود که شدت و ضعف جذب و دفع این اجسام را نمود
و علاوه بر این جذب و دفع نسبت مستقیم با کثرت و غلظت قوت الکتریک
و از آن جهت قوت و بهر سبب و خدای است معلوم کرد که الکتریک که نزدیک
میکند که از آن در آن شدت باشد که لوله ای متغییه اول باشد بطوریکه
مزدکی شود و این از آن جهت حاصل میگردد که هر قوه ای در جهت جذب
جذب میکند و بهین طریق در دفع از آن جهت متعلقه جذب نیز در یک
شدت هر سبب کثرت قوه و دفع نیز در یک جهت انیمه در یک قاعده
کلیه این فاصله سبب را در این جهت که منسوب به لوله است
و این سبب جهت کثرت سبب و دیگر که در الکتریتیه سالن شکل میشود
نیز به جهت این سبب است که در قوت الکتریک باشد عبارت است
از یک قوه شیشه استوانه نیز به جهت این سبب است که به جهت
سمت فضا اول لوله است خود که تقریباً در یک ارتفاع دارد
و ارتفاع خود قوه تقریباً از سبب هر یک در یک سمت فضا

برادر چون حقوقی از اراضی ملک دایره ۳۶ در سطح
 تا بر سه امکنه معلوم شود که قوتیکه بود معلوم بر ۳۶ درجه
 تا به نفع کوشن مرگش به از نرسن من در است با قوتیکه بود معلوم بر ۳۶
 ۳۶ درجه در سطح معلوم است که من قوتیکه بود از نظر معلوم تا به
 شد و علاوه بر این فرض کنیم که اینجا هم به قوتیکه بود درجه در سطح معلوم
 به مرگش که من در است یعنی ما که در نصف اول باشد که این کار
 در بر خیز شود که با کوشن تا نرسد که اول قطر منحرک بطول است بر ۳۶
 تر شود به هر نوع که در کج باشد درجه درجه که اول منحرک است
 باشد باید که در منحرک ۱۲۶ درجه از دایره معلوم شود که درجه
 تا به منحرک در ۱۲۶ درجه به است و چون حقوقی در منحرک است
 و در منحرک بود از منحرک تا به منحرک ۱۲۴ خوله بود قوتیکه در
 هجده درجه که اول مرفوعه را تا به نفع میوه او ساد است قوت
 معلوم تا به ۱۲۴ که دفع تا به قوت میوه بود به بین

قاعد در ۹ درجه که میزان کبریا از اراضی معلوم شود که قوت را
 سادی قوت معلوم که ۵۶ درجه تا به نفع دایره در سطح
 تا به نفع که نرسد است مستقیم از این قوت تا به نفع دایره تا به نفع
 است با عبارت از قوت قوتیکه بود تا به نفع معلوم بر ۳۶ درجه معلوم است
 مناسب است مستقیم تا به نفع از دایره تا به نفع بر ۳۶ یا
 ربع شود میزان قوتیکه بود تا به نفع من و قوتیکه بود تا به نفع دایره
 آنکه در کوشن درجه ۹۱۸ درجه تا به نفع من تا به نفع معلوم
 مثل ۳۶ و ۱۲۴ و ۱۵۶ است و این نسبت من نسبت
 از ۳۶ و معلوم شود که اگر فاصله تا به نفع یکدیگر مثل از نصف و
 ربع باشد قوتیکه در قوت نسبت یکدیگر مثل از ۳۶ و ۱۵۶ است
 فاصله طریقه بین من قوتیکه بود و دفعه و جسم الکتریکی معلوم بر ۳۶ درجه
 ما بین آن جسم نسبت دایره و علاوه بر این با همین سیاق و همین
 تا به نفع این فاصله طریقه دیگر مشخص شود که قوتیکه بود و جسم معلوم

معکوساً متناسب است با فخر و غنا حاصله خیر اگر در یک درجه فاصله قوت
 جاذبه باشد و یا بهر یک درجه در هر دو است به هم رسد و اگر
 در هر دو است به هم رسد و قسماً بهر یک بهر یک به هم رسد
 که بود که خود را متحرک به هر یک از این دو از خود جدا کند و اگر
 نماند و به هر یک رسد و اگر در هر یک از این دو در هر یک از این دو
 عمل کند از برای این که نماند و در هر یک از این دو در هر یک از این دو
 و قوی خوشتر نشاند که این کار در هر یک از این دو در هر یک از این دو
 یا نماند و در هر یک از این دو در هر یک از این دو در هر یک از این دو
 داخل کنند و اگر در هر یک از این دو در هر یک از این دو در هر یک از این دو
 منع کنند و یا فاصله مغیر و یا فاصله معین و یا فاصله معین و یا فاصله معین
 قوت تاب و قوت جاذبه و یا فاصله معین و یا فاصله معین و یا فاصله معین

شعبه دوم در اثبات مقدار حقیقی الکتریسیته و جاذبه

بدانکه

این از این که فاصله جاذبه و دفع معلوم شده و نسبت آنها با فاصله جسم الکتریکی
 معین گوید باید تعیین اثر متقابل الکتریسیته که در هر دو جسم الکتریکی در هر یک از این دو
 فاصله و بهر یک از این دو در هر یک از این دو در هر یک از این دو
 باشد و این از این که تمام الکتریسیته آنها باشد و در هر یک از این دو
 و اگر از این که الکتریسیته به هر یک از این دو در هر یک از این دو
 الکتریسیته و قیاس شود این فاصله که قوت را فاصله قوت نامیدند و فاصله
 مغیر و قوت جاذبه یا دفعه و قوتی که در هر یک از این دو در هر یک از این دو
 مانده و فاصله که در هر یک از این دو در هر یک از این دو در هر یک از این دو
 و الکتریسیته و فاصله که در هر یک از این دو در هر یک از این دو در هر یک از این دو
 کنند چون مساوی و در هر یک از این دو در هر یک از این دو در هر یک از این دو
 را قیاس در هر یک از این دو در هر یک از این دو در هر یک از این دو
 فاصله متحرک تر از این دو تمام الکتریسیته خود را در هر یک از این دو در هر یک از این دو
 که در هر یک از این دو در هر یک از این دو در هر یک از این دو در هر یک از این دو

فاسد الکتریت

دافعه طولی قاعده مرکز نشو که این قوت می از نصف قوت
 سابق نیست و اگر همین قاعده الکتریتیه طولی ما را باز نصف کنیم
 قوت ما را ربع شویم و این قوت اولی بود که از این بحر سطح
 مرئی که الفاصله همیشه با باشد و مقدار قوت الکتریتیه محلی باشد
 ضرب و دفع می حاصل ضرب آن هر مقدار خواهد شد باین تالی
 نسبت ترکیب در زمانها در الکتریتیه که آن در جسم دارند این قاعده
 کلیه بود که در معده ما را بشود و فرمول این قاعده چنین است

$$\frac{e}{2} = \frac{e}{2} = \frac{e}{2} = \frac{e}{2}$$

شعبه چهارم در الکتریت تالی

این از این قاعده کلیه در ضرب و دفع ذکر شد حکم طبعی است
 میسران الکتریت را با خوب گفت که در ترانزی الکتریت غلبه
 به کار این حکم عمل کردن بود که تنه قوی در وسط با میانی تر از

الکتریت



الکتریت است و مربوط به طولی ما را به دست دارد و یک طولی که در قوت
 که در فایده قوت تر از الکتریتیه طولی الکتریتیه از زیر می دارد
 طولی می ما را به دست می دهد و هر چه این طولی باست می مقدار
 معین از الکتریتیه بردارند و الفاصله را دفع نماید بود
 تا به آنجا که در یک محل معین مراجهت داشته باشد به جهت اعمال
 متعدد و تشخیص نداشت آن نقطه مراجهت طولی ما باشد و در یک
 از تا به جهت مراجهت طولی ما با فاصله معین از مرکز در یک
 نسبت مستقیم دارند با قوت دافعه و چون نفی که این قوی حاصل
 می شود مقدار الکتریتیه اند که در در جسم باست می معین شوند
 پس دافعه است که با از این هر مقدار نسبت مستقیم دارد با قدر قوت
 دافعه غیر $\frac{e}{2} = \frac{e}{2} = \frac{e}{2}$ و در این $\frac{e}{2} = \frac{e}{2}$
 این نسبت صحیح است $\frac{e}{2} = \frac{e}{2}$ غیر از این را در بر ندارد

را بر بطن برین گشته و از اصل قوه از تمام نقاط آن جسم شود از این
 اکثر تنبیه که در هیچ نقاط تنوع اجماع نماید نیز مسلم است هیچ وجه نفوذ در
 از روی آنکه غرض از آنست که صاحب بوطین با برب مستعد که در باب
 ضرب و دفع هر طوله تر از فی اکثر ملایم و معقول این معترضه یعنی
 از اکثر تنبیه دارون و غیر از آن با طوله، مرتب و متحرک و طوله باشد
 و غیر اکثر تنبیه ضعیف تر است مثلاً طوله خوف در آن از این باب
 با فخر دیگر با جوب نیست، با فخر اکثر ساقه فخر است که در هر صورت
 آن طوله باشد که اکثر تنبیه بر آنست چون طوله فخری و طوله
 متحرک است، با اختلاف است و خوف و غیره همیشه متحرک است
 اکثر تنبیه که از آن دفع تر است یا است غیر نصف اکثر تنبیه است
 بر این اندیشه قوت دفع طوله متحرک پس از آنکه با طوله باشد
 نصف تر شود غیر طوله، و می شود و اکثر تنبیه غیر طوله

تعین مسلم است خواه قوت و زن محض و داشته باشد یا نه خواه خوف و
 خواه متعین باشد و این دلیل است بر اینکه اکثر تنبیه و اکثر تنبیه را در طوله
 بعد از تنبیه اندیکه اگر در اندرون نیز تر شود طوله متعین باشد از آن
 ذرات بر است پس از طوله خوف اکثر تنبیه که در اول در حشر
 از حشر دیگر نفوذ می کند طوله تر از طوله آن قدر که طوله فخر اکثر تنبیه
 میگرد و غیره اکثر تنبیه طوله متعین و طوله متعین و طوله متعین
 و در طوله است تر از آنکه در طوله تر است که قوه طوله در آن
 ظاهر تر از این تر است نیز معلوم شود که اکثر تنبیه در طوله و جیم
 اکثر تنبیه تر است و طوله تر است و دلیل بر و اکثر تنبیه است
 بطور اجماع این است که اکثر فخری عینی دارای راز اکثر تنبیه
 تر است بر دارنده جیم که خوف برین تنبیه بطوریکه تمام طوله
 خارج از تمام طوله دفع تر است که خوف ملحق تر از این تر است

مندرج در این کتاب است عقیده آنکه برت از این کتاب
 جز بعضی که در آنرا را الحاق شده است که مانده که بعد از آن
 در سطح که در آنجا تعیین و جدول الکترستیه یا از این کتاب
 الکتریک میخواند که در آنجا هر یک که در آنجا
 شده اند بر دو طبقه هر یک که از آنجا که در آنجا
 و چون یکی از این طبقه ها که در آنجا که در آنجا
 مندرج است که در آنجا که در آنجا که در آنجا
 این مطلب بیشتر به تحقیق رسید باید استعمال کنند که سطح
 مانده و در عبارت است از این که در آنجا که در آنجا
 که نصب است به یک رشته عتیق از آنجا که در آنجا
 عتیق یا به که بر این طبقه است که در آنجا

که در آنجا در آنجا که در آنجا که در آنجا
 و در این کتاب که در آنجا که در آنجا که در آنجا
 ثابت می شود که در آنجا که در آنجا که در آنجا
 الکتریک در سطح اندرون و در آنجا که در آنجا
 در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
 در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
 او را از این کتاب که در آنجا که در آنجا که در آنجا
 فراده صاحب در این کتاب که در آنجا که در آنجا
 در روی که در آنجا که در آنجا که در آنجا
 و الکترستیه به او در این کتاب که در آنجا که در آنجا
 اند و یکی از این کتاب که در آنجا که در آنجا که در آنجا
 که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
 و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا

متحرک منبسطه که در قوه الکترسیته در سوزانده زبانه رسیده باشد و حال
 آنکه از سطح خارج به بیرون می آید و کما هر سیم در تجربه دیگر می تواند
 محفوظ را در روی یک لکه فلزی عایق در قطر آن از یک طرف
 از اوست که از بدین از نشتر الکترسیته الکتریته خود به سطح اوست
 که بهر طرف الکترسیته در سوزانده در اطراف خارج آن متون می برنجی
 که از او غلبه ترند که از بدین متون در روی همان لکه فلزی غلبه
 از مجموع الکترسیته که در سطح خارج متون می برنجی که تجربه دیگر
 آنکه در میان مفسد فلزی عایق در آن که بطور بدیهه چنان است
 بهر چه در قوه الکترسیته در سوزانده و در الکترسیته در سوزانده
 متون که بهر چه الکترسیته در سوزانده فلز در آن که بهر چه در سوزانده
 این کسبه را در آن که در سوزانده الکترسیته در سوزانده فلز در آن که در سوزانده
 برین طرف نشتر است

شعبه دوم مثلث الکترسیته در نقاط سطح

در شعبه اول ما بهر کوه که الکترسیته را می کشد در سطح اوج هم متون می
 نقطه از این سطح در آن یک سیم را می کشد الکترسیته بهر طرف از این نقطه
 را بعد از آن که یک سیم را می کشد و منظور از این عمل است نقطه ای که الکترسیته
 است که در آن است که الکترسیته را می کشد و منظور از این عمل است نقطه ای که الکترسیته
 از بدین عمل الکترسیته را می کشد و منظور از این عمل است نقطه ای که الکترسیته
 الکترسیته را می کشد و منظور از این عمل است نقطه ای که الکترسیته
 می کشد فلزی که در روی یک سیم فلزی عایق در آن که بهر چه در سوزانده
 می کشد فلزی که در روی یک سیم فلزی عایق در آن که بهر چه در سوزانده
 در آن که بهر چه در سوزانده الکترسیته در سوزانده فلز در آن که بهر چه در سوزانده
 فاصله را می کشد و منظور از این عمل است نقطه ای که الکترسیته
 است که بهر چه در سوزانده الکترسیته در سوزانده فلز در آن که بهر چه در سوزانده
 و قوتش معقوله که در سوزانده الکترسیته در سوزانده فلز در آن که بهر چه در سوزانده

در سوزانده

در باره بیجهت برار طوله از یکدیگر در نزد این و هر که در صورت
 خفا باشد و صحت حقایق حساب بر سر قائم باشد تا نسبت طوله هر یک
 هر قدر سطح افعال از یکدیگر باشد در صورتی که وی قوه کم است و
 بالعکس هر چه قوه قیاسی غلبه و همان سطح مؤثر است و چون اکثریت
 بر سطح عبور غلبه بدلیل است که هر قدر سطح زیاده باشد قوت
 و قوه قیاسی اکثریت از یکدیگر است پس هر قدر سطح اکثریت از یکدیگر
 اکثریت بر سطح و سطح دهنده باشد و قوت اکثریت که با این هم
 میسر می آید باشد مقدر لفظ طوله در این سطح پیدا می شود نسبت
 یکدیگر مثل این است بر دلیلی که هر قدر سطح در سطح باشد
 سطح معادل قوت و در هر نقطه آن نصف آن جبر است که اکثر
 بر برابری است

شعبه سیم در تقسیم الکتریت در نقاط طوله اجسام
 مختلفه
 الشکل

هر قدر سطح نقطه نهان باشد به قوت حقیق اکثریت است بلکه با همیت و قوت
 سطح نیز بر طوله دارد از این جهت باید که جارب زیر و سطحی طبعی شود
 است و کونست صحت جارب که جارب که این جارب بر سطح اکثر
 باید سطح جارب است در نقاط محله سطح مادی و بدون باید در
 تر از وی اکثریت و تعیین قواعد که منوط به نظر اکثریت است بعد از
 و قوت سطح جارب بر سطح در سطح نوشته خواهد شد با نقطه که منقسم
 اوست و نخواهد بود این جارب و سطح جارب بر سطح همان قدر که
 که موجود است از یکدیگر و قوت سطح جارب بر داند مثل این خواهد
 شد که در هر سطح آن هم را بر می باشد لهذا اکثر جارب هم که
 اول باید و باید و مای حقیر که متحرک را از این همان اکثریت که هم
 مغیر دارد و نه که از آن با سطح جارب که سطح از سطح هم مادی
 را جارب در کنته سطح را در او تر از وی اکثریت است و از او بر

است عمل منسوب به داور و باره با یک نقطه دیگری از جسم مادی
 جوارگشته و در باره در ترانوا و از سر و وجه و اینین زوایا گشته
 نسبت که مابین زوایا و داور است مثل نسبت قطر است به خط که از هم
 نقطه سطح بود و در سطح تجربی جمع شود با این احوال در توان
 تعیین فاعله که منوط به سطح محله اثر نسبت است بدست آوردن
 از کار متعدد نتیجه عملی خلیفه اثر از هم کردی باشد باشد
 منسوب که زوایای که در هر وقت مساوی اند به نقطه که جوارگشتی
 معلوم شود که اکثر نسبت در سطح تمام شود با نسبت وی منسوب شود و از هم
 منسوب باشد این وی منسوب خواهد بود از تجربه معلوم شود که زوایای است
 هر قدر که سطح تجربی جوارگشتی جمیع مانند که در محور بزرگ واقع است
 بزرگتر خواهد بود و قدر که جوارگشتی سطح محور کوچکتر باشد و معلوم
 بر این عمل اکثر است در سمت محور بزرگتر است و در سمت
 کوچکتر است و تفاوت مقدار عمل اکثر است منسوب به تفاوت کوچک

و بزرگ این محور است و از هم استوانه باشد یک استوانه که منسوب به مرکز
 قطر آن باشد و هر چه یک عمل آن نسبت اکثر است که در سطح تجربی
 فرعی است اکثر است که در زوایا و قطر استوانه جمع شود مثل نسبت محور
 جمع در هر یک از این عمل معلوم شود که عمل اکثر است که در سطح اکثر است
 و در طرف و از هم سطح و در یک استیک باشد نتیجه می نازد که طویل
 و برابر عرض است اکثر است نسبت اکثر است که از وسط تمام
 باشد هر یک از این مانند بزرگ بزرگتر است و این است در زوایا
 عمل اکثر است و تفاوت است از هم اکثر است و دارای زوایای است
 باشد عمل اکثر است در آن زوایا معتبر است که قوه از آنکه فاعله
 بود در این جمیع و در زوایا فاعله تمام قوه در هر نقطه این عمل
 زوایا است نتیجه است از آنکه اکثر است و ملاحظه شود که در این معنی
 و سطح عمل اکثر است و زوایا است که در هر یک از وسط آن است و هر قدر
 تفاوت مابین محور عرض و محور طول باشد این تفاوت عمل اکثر خواهد

خله بود در سواستین و این ملاحظه شد که این تا حدی ترنجری است که
 می توان آنرا را اندر بر این هم خبر و نظیر فرقی که در این مطلب یعنی
 کفایت علیه است که در فصل خود را خواهیم گو
 شیخها در حق اولی که حقیقت مطلقه و مقتضی الکربان
 نگار که در اثر الکترستیه شوق علم خطای می زود که بایر و نیست
 این خطای را نموده تقریباً علم صحت یا از خطای این است که در آن
 داده در حجم الکترستیه را جدا و جمع و نیز غنای آن که در حقیقت این
 علم است غیر الحاق می رسد به الحاق بر دیگر ادیان و معارف
 از قوه الکترستیه که می تواند خواهد بود که در این بود که خواه
 موقوفه عوالتی بخیر این خطای این است که همان سر راه که بر آن
 جمع مستطیل از سر دیگر و الکترستیه را می رسد که اولی که صحت یا بایر
 که تا رخ این خطای را که غیر و نیست صحت یا بایر که الکترستیه
 در هر دوای محیط حجم الکترستیه و در بوطه الحاق عوالتی شوند که در علم

نقد

شایع شود که نسبت بر وجهی بر وجهی است و معنی که خطای بود
 می شود که بوطه آنرا می از قوای در وجهی بر وجهی در وجهی
 از قوه الکترستیه را می توان فهمید در بر یک دقیقه که تجربه می شود
 بوطه علم که عوالتی می شود به مقوله ای این معنی که بایر
 نموده در صورتیکه طول قطر آنرا می شود که در هر دوای بود
 این ای این از جهت این است و بلکه و امثال اینها که به طول آن
 وقت الکترستیه که است غیر تا یک در وجهی معنی الکترستیه می تواند
 که این ای این عوالتی صرف باشد و اما این در وجهی الکترستیه نسبت
 با طرد و طبع است که در و مندرج است که در قطر و طول مساوی
 باشد که در رشته این است باشد عوالتی خله بود از برای ده برابر
 الکترستیه که در این است و اگر که از این بعضی باشد قوه عوالتی بود
 که نسبت مستقیم دارد و با غیر طول آنرا این قوه که می شود در آن
 که از این شش را در قوه که با طرد و طبع باشد باشد معنی و بعضی عوالتی

منه اندک بجا بر چشم خویش در روزهای گذشت خبر کردم که از بخت
صفت تو ترسیدم که بجز آن هیچ است که از او معجزی می بود و تو حق
در آن هم اکثر و متوکل است که در دنیا از هیچ کس برتر است
که در دنیا هر یک از اینها هیچ کس را از او برتر نیست و هر یک را بر
و هر یک را در هر یک از اینها هیچ کس را از او برتر نیست و هر یک را در
تو ترسیدم که در هر یک از اینها هیچ کس را از او برتر نیست و هر یک را در
است که از او اکثر و متوکل است که در دنیا از هیچ کس برتر است
و در آن هم اکثر و متوکل است که در دنیا از هیچ کس برتر است
که در دنیا هر یک از اینها هیچ کس را از او برتر نیست و هر یک را در
و هر یک را در هر یک از اینها هیچ کس را از او برتر نیست و هر یک را در
است که از او اکثر و متوکل است که در دنیا از هیچ کس برتر است
و در آن هم اکثر و متوکل است که در دنیا از هیچ کس برتر است
که در دنیا هر یک از اینها هیچ کس را از او برتر نیست و هر یک را در
و هر یک را در هر یک از اینها هیچ کس را از او برتر نیست و هر یک را در

باز در هر یک از اینها هیچ کس را از او برتر نیست و هر یک را در
است که از او اکثر و متوکل است که در دنیا از هیچ کس برتر است
و در آن هم اکثر و متوکل است که در دنیا از هیچ کس برتر است
که در دنیا هر یک از اینها هیچ کس را از او برتر نیست و هر یک را در
و هر یک را در هر یک از اینها هیچ کس را از او برتر نیست و هر یک را در
است که از او اکثر و متوکل است که در دنیا از هیچ کس برتر است
و در آن هم اکثر و متوکل است که در دنیا از هیچ کس برتر است
که در دنیا هر یک از اینها هیچ کس را از او برتر نیست و هر یک را در
و هر یک را در هر یک از اینها هیچ کس را از او برتر نیست و هر یک را در
است که از او اکثر و متوکل است که در دنیا از هیچ کس برتر است
و در آن هم اکثر و متوکل است که در دنیا از هیچ کس برتر است
که در دنیا هر یک از اینها هیچ کس را از او برتر نیست و هر یک را در
و هر یک را در هر یک از اینها هیچ کس را از او برتر نیست و هر یک را در

29.

[illegible]

رتق الکترتیه موجب دارد باید از الکترتیه نوی آن که هر
 است که هرگز از الکترتیه بجز دایره فلز را دوقه منفی غایب
 در زمین بود و ثقت برین مذکور بود موجب میگردد از زمین
 بدو ثقت گذاردند بر دایره فلز که الکترتیه موجب دارد
 بلکه با مقعر از غیر از الکترتیه منفی شود و در سطحی در نزد
 نشکر که انقباض از مقعر است و الکترتیه تاثیر کم در دایره
 فلز پیدا می شود و قدر قوی است که بر قوی دیگر هیچ قدر آن
 است که بفرکان است از آن زندگی از یکبار با الکترتیه
 و یکبار با الکترتیه منفی که در دایره فلز از زمین و غیر فلز
 الکترتیه منقبض شود در این باب دایره فلز از الکترتیه از زمین
 دایره فلز بر دایره منقبض و با جسم فلزی دارای بود
 بخورد و این جسم منقبض است و معبر از زمین در دایره فلز
 و که فلز منقبض و از زمین را از آن زندگی در یکبار با الکترتیه

منقبض می شود که در زمین منقبض و موجب است زیرا که در آن
 طرف روی وجه فلز که در یکبار با الکترتیه است از یکبار با
 الکترتیه موجب منقبض و در این باب از زمین و الکترتیه از زمین
 تا کانه است در روی آب و فلز که در یکبار با الکترتیه از زمین
 و با یکبار با الکترتیه که در یکبار با الکترتیه است از زمین و الکترتیه
 که در یکبار با الکترتیه منقبض و در این باب از زمین و الکترتیه از زمین
 از زمین منقبض

منقبض شدن تاثیرات در جذب الکترتیه

عمل الکترتیه که منقبض است و خفیف از زمین است و منقبض و منقبض
 است که در سطح آن منقبض است و در یکبار با الکترتیه است و در یکبار با
 و در خفیف منقبض و در یکبار با الکترتیه است و در یکبار با الکترتیه است
 منقبض و منقبض است و در یکبار با الکترتیه است و در یکبار با الکترتیه است
 وزن از خفیف و خفیف و منقبض و منقبض است و در یکبار با الکترتیه است و در یکبار با

بالکفر فانه است این عمل ضرب و دفع باقی مصلحتی در آن که در این
 تخیر نظر بر یک است و این را باغ و باغی است که در وضع مصلحت است که
 غرض از آنست که این تخیر را به طور که در میان خود درین طریق که
 در آن نیست را بر داشته چنانکه این نقطه از آن در بعضی الماکی الطریقه گفته اند
 روی چنین که در آن نقطه که در هر منبر رکعت اندک از منتهای فقر طریقی
 بود که ضرب و دفع مذکور بر حق آید و چون پیشه عاید است و در این
 عمل رفق چنانکه در نظر است یا مانده بعد از آنکه از آنجا که میفرستند از
 جوی پیشه نظری و مختلف از آن مانده اند که دیگر در آن را بر حق آورده
 در آنجا همی و اکثر سبب این عمل را رفق و عود مانده در این است
 همین در آنجا است که هر کف فطری بر آن گذرد که با از آنکه در ربط
 با وجه الماکی و دیگری مربوط با زمین باشد این هم که را بطور متوالی
 فاعلم که سبب دیگر در آن قرار دهنده معلوم است که اگر در غفلت
 فاعلم که سبب ثبوت و ضعف قوه است چنانکه این هم کرده رفق

از آنجا

از آنجا بعد از آنکه میانی اینها مروتان و درهای مصلحتی که در آن
 مابین هر کرده تمیز که چنانکه در نظر است سبب دیگری که از روی
 همین فاعلم که سبب ثبوت است و این را باغی است که در بعضی الماکی
 بود که آن تحقیق عنوان دارد و در بعضی الماکی و اکثر سبب را در آنجا
 موقوف اکثر سبب مانده و آن عبارتست از آنکه فطری که اگر چه
 است از آنکه سبب ابر و مصلحت است یا به بعضی در وسط این سبب
 زیرا که که مصلحت است از آنکه در آنکه سبب مصلحت بود که به سبب
 با منبع اکثر سبب از غیر وجه الماکی و غیر آن که فطری مصلحت
 این جزئی است در هر کف است و بود که فطری و در آنجا سبب مصلحت
 صدهای از آنکه فطری بر سبب بعد از آنکه سبب مصلحت است که فطری
 استعمال که معلوم است که در این مورد سبب از آنکه سبب دیگری باشد
 که به سبب مصلحت است و در آنکه فطری مصلحت است که در نظر است
 بطوری که سبب وضع از آنکه فطری مصلحت است که در میان باشد

شوق موجب به نفعی خواهد بود این تجارت را در قمر که در اکثر سوره
 میبینیم مخصوصاً در سوره نوح از جمله سوره های که در این
 قوه الکتریسیته مطلقاً حاصل می شود که در ذوق زنجیر یا کشته را که
 پس از اینها بر این سوره از برای آن که کشته بشود زودتر خارج الماس
 او را از کشته بطوریکه در باطن ملامت آن نباشد این از این که در قمر
 عمل آید این حیوان کشته می شود که قوه خود قمر که برق از او می آید
 کثیر از سبب این ولت او را از قمر قوه طبع الکتریسیته آن حیوان است
 که بواسطه قوه تیری موجب می شود که در قمر که در قمر که در قمر که
 قوه مختلفه طبع خود را در قمر که در قمر که در قمر که در قمر که
 این گونه ولت را که کشته شده به بدن حیوان عارض می شود
 مراحتاً توبه از مریض الماس با رقی باشد که در قمر که در قمر که
 همین ولت را افاضی کشته قمر که در قمر که در قمر که در قمر که
 یا از آن برق گیرد و دیگری که اهلوی آن است به افروز و کاشیده

کند و در آنکه از شش اول، بول که در این الکتریسیته آن در این
 نیز از این سوره مراحتاً در قمر که در قمر که در قمر که در قمر که
 که از برای طوفان غیر متوانسته با عقوبت را هم بواسطه سوره مراحتاً در قمر که
 بواسطه سوره سقیم برق زنده از اینها که کشته شد که در قمر که در قمر که
 است در این عمل خارج اوقات غریبه در صورت و کشته های آن
 برید که در قمر که در قمر که در قمر که در قمر که در قمر که
 سوره تمام این که بواسطه سوره قوه طبع بدن عارض است بواسطه سوره
 فاضله و ولت قوه الکتریسیته مختلفه است یا کشته عارض و دیگری به
 سمت جواز توبه یا کشته بول که در این است

فصل چهارم در کندان حیل

بغیر از تغنیط و بطری لیسر متعبه اول در اصول و اول
الکترتیه می بخور در فصل سابق ذکر کردیم که الکترتیه اند و الکترتیه
مرازم هر صبر که در سطح آن الکترتیه اثر میکند و اما آن صبر که الکترتیه
عادت میکند نیز متواتر شود و این اثر متواتر است که در سطح
الکترتیه مخصوص غوازی نماید و در الکترتیه که عادت کرده در جوی
که عادی و بی در اوست این جو به اثر جانین و نوع الکترتیه باید توجه کرد
الکترتیه خفیه و متعبه می آن را به بی در اوست که در آب است از قوه که
فلانی که می بیند و بی در اوست و قطران از ۲ تا ۳ ماه به یک دفعه از
دبطور عود و واقع اند و در روی باید می زنی و در آب نیز واقع اند
در آب به یک متحرک است و در این بنوعی باید دانسته می شود که در کندان
باز در آب کندان هر قدر که کندان را که سطح آن به متواتر می نام
بیشتر خفیه در نظر است هر کچه در آید الکترتیه بخور قطران از این

کندان را به در روی را که خفیه کندان به الکترتیه به هم و کندان را
باز در آب کندان الکترتیه به هم از قوه الکترتیه باید کندان که در الکترتیه به
و در الکترتیه را در روی کندان را که الکترتیه به هم کندان که الکترتیه به هم
الکترتیه که از دفع متعبه و الکترتیه به با اندازد دفع و در الکترتیه
دقت که بدون الکترتیه است که از قوه الکترتیه به هم الکترتیه به هم الکترتیه به هم
هر الکترتیه از یکدیگر متعبه می شود و الکترتیه به الکترتیه به هم الکترتیه به هم الکترتیه به هم
کندان الکترتیه خفیه بر در هر صبر که کندان را از یکدیگر الکترتیه به هم
تا به الکترتیه که از این و متعبه الکترتیه به هم متناقض می شود و در
میتوان که در متعبه در صورتیکه هر آب دفعه که این به هم باشد که
این اثر را به هم می باشد الکترتیه به هم متناقض و در الکترتیه به هم
معلوم می شود که زوال قوه که متناقض قوه به هم متناقض می شود که در
که بخور در رشتن از یکدیگر این قوه به هم الکترتیه به هم الکترتیه به هم
کندان الکترتیه به هم الکترتیه به هم الکترتیه به هم الکترتیه به هم الکترتیه به هم
و در الکترتیه به هم الکترتیه به هم الکترتیه به هم الکترتیه به هم الکترتیه به هم الکترتیه به هم

بار در سطح کعبه جمع کند و تقریباً بصورت طاهر خوشتر شده اند سید الهی
 میگوینم طاهر خوشتر شده اند و در حقیقت خوشتر شده اند پس از هر روشن
 از یکدیگر نیز هر چه بود که در حقیقت فرق میان الکترسیته خفیه و الکترسیته
 خوشتر شده است زیرا الکترسیته خفیه است از الکترسیته باری
 و متوالف این فصل را در فصلی که گفته شد و چون هر دو با هم
 منفعت اندلیدیم نظر مخصوص را بر آن قرار دهیم تا معلوم شود که در حقیقت
 الکترسیته قوه در یک با هم است و در یک با هم است و در یک با هم است
 حالت را در این قوه را که در یک با هم است و در یک با هم است و در یک با هم است
 آن این است که هر چه از یک با هم است و در یک با هم است و در یک با هم است
 و الکترسیته باری منفعت خود را بر این بر یک با هم است و در یک با هم است
 قوه می تواند این که جمع قوه خفیه که را در یک با هم است و در یک با هم است
 تولد این که جمع قوه بوجهی که را در یک با هم است و در یک با هم است
 مانند که خوشتر شده اند و حالت بجهت اخفی قوه منفعت که مانند است را

در الکترسیته الکترسیته آزاد آن قوه و الکترسیته خفیه را
 برین فکر در زیر یک قوه که محفوظ است از الکترسیته خفیه
 و الکترسیته الکترسیته خفیه است که تمام قوه الکترسیته خفیه
 مانند است زیرا که در این قوه قوه الکترسیته خفیه را از الکترسیته
 آزادانه کردن الکترسیته قوه این را به قوه الکترسیته خفیه و این قوه را
 الکترسیته الکترسیته را خفیه دارد پس از این الکترسیته خفیه را از
 از الکترسیته در یک با هم است و در یک با هم است و در یک با هم است
 الکترسیته خفیه را از الکترسیته خفیه الکترسیته خفیه را از الکترسیته خفیه
 ظاهر شود برین طریق می توان معلوم کرد که الکترسیته خفیه را از الکترسیته خفیه
 با الکترسیته آزادانه الکترسیته خفیه را از الکترسیته خفیه را از الکترسیته خفیه
 و الکترسیته خفیه را از الکترسیته خفیه را از الکترسیته خفیه را از الکترسیته خفیه
 در هر یک از الکترسیته خفیه را از الکترسیته خفیه را از الکترسیته خفیه را از الکترسیته خفیه
 روشن بر صد الکترسیته خفیه را از الکترسیته خفیه را از الکترسیته خفیه را از الکترسیته خفیه
 که در یک با هم است و در یک با هم است و در یک با هم است و در یک با هم است

کار بر دهم بر دارم و گفته به را به منبع الکتریک و در این هر از نقاط
 این گفته هم بعد از اثر الکتریک منبع قوت الکتریک که در هر یک از
 زیر این گفته و با آنست که در این منبع الکتریک که در هر یک از
 به همان مانند چیزی که هر وقت که آن مقدار از قوت الکتریک از آن در
 سطح مغز است پس هر یک از نقاط آن کمتر از اول بر و در هر یک از
 چون به با منبع الکتریک که در هر یک از نقاط الکتریک که در هر یک از
 پس از آن در هر یک از نقاط سطح خود و در اثر الکتریک که در هر یک از
 الکتریک که در هر یک از نقاط الکتریک که در هر یک از
 اعمال مقدار الکتریک که در هر یک از نقاط الکتریک که در هر یک از
 احصای جمع قوت الکتریک که در هر یک از نقاط الکتریک که در هر یک از
 به آن نسبت به الکتریک که در هر یک از نقاط الکتریک که در هر یک از
 نقاط آن گفته به بتواند مقدار الکتریک که در هر یک از
 قوت الکتریک که در هر یک از نقاط الکتریک که در هر یک از

اقل

از هر یک از این خواسته است که الکتریک که در هر یک از نقاط الکتریک که در هر یک از
 اثری مانند الکتریک که در هر یک از نقاط الکتریک که در هر یک از
 و چنانکه از هر یک از نقاط الکتریک که در هر یک از
 بعد از الکتریک که در هر یک از نقاط الکتریک که در هر یک از
 است توان جمع نمود و این از آنکه به را از هر یک از نقاط الکتریک که در هر یک از
 آن بر و در هر یک از نقاط الکتریک که در هر یک از
 نقاط سطح به بر و در هر یک از نقاط الکتریک که در هر یک از
 منبع الکتریک که در هر یک از نقاط الکتریک که در هر یک از
 است که هر یک از این خواسته است که الکتریک که در هر یک از
 که هر یک از این خواسته است که الکتریک که در هر یک از
 تجربه و میزان ناپیدا را به هر یک از نقاط الکتریک که در هر یک از
 که هر یک از این خواسته است که الکتریک که در هر یک از
 همین عدم تاثیر را به هر یک از نقاط الکتریک که در هر یک از
 غیر از این خواسته است که الکتریک که در هر یک از

[illegible]

12

[illegible]

[illegible]

۱۹

[illegible]

این نیز نظری بود که در وسط در می از چوبی به چوبی می رفت که با حال
استقام در میان بطری واقع است علم میسر به منجر از لایع چوب و طرف
و طرف خارجی نیز به رایش نه تا قی الامکان با نه غوز قوه و نظریه اعلی می
با علم دلفا، نتیجه که مربوط به دست بود به نظریه رایش از نظریه نتیجه
اصول فایده را در کف نیز و نکته نتیجه را حواله می به نظریه بر قوه بر وجه
خرج المال بود که نتیجه در در اصل دلفا و ثواب می برده زبانی قوه طبیعی
اصول دلفا و ثواب می برده زبانی قوه طبیعی اصول فایده را در در وجه این
در زمین ره منفران مخوفانند به نظریه قوه نظریه رایش از نظریه بلندی این
نظریه نظریه دلفا که نتیجه فایده را در ۵۳ دار است به علم حواله می فایده
را به نکته نتیجه که بر دست اصول دلفا است انتقال دهنده این از نظریه نظریه را
فایده که فایده قدرت نظریه که در در اصل دلفا به فایده که بر دست نظریه نظریه
تجلیف داد نظریه را در روی به به قی که از اند و بر دست نظریه نظریه
اصول دلفا را نظریه بر قی که فایده که به نظریه نظریه ۵۴ می تواند که
نظریه نظریه بر دست بود که در در نظریه نظریه بر دست به به قی فایده
به به قی که دلیل بر وجه اندک نظریه نظریه که در دست در این اصول نظریه

و چو این هر نظریه نظریه از در مختلف را در در اصل مختلف می بینیم نظریه نظریه که
نمایین هر نتیجه که مربوط به اصول اند که در نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه
از نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه
می تواند که در نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه
آن مجرب به نظریه نظریه که در در نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه
رد در در قوه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه
نکته و مجرب دلفا و ثواب می خور از دست دلفا نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه
و مجرب به نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه
بود نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه
این به به قی نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه
از این به به قی نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه
که بر این که به قی نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه
غلبه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه
که از این به به قی نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه نظریه

خدای خود و بعد برقی با کرد و در بدست که در میان این تار با بدور
 آن دانه پشت در روی هر دو اصل که در آن دانه به هیئت دایره افق است
 اگر خط از هم دانه ای گشته در آن وقت خط با به خط اکثر تیره خود در هر دو اصل
 شش و کمتر نشود بدین سر که خط با خط است و از این به است که نیز
 احتیاط در میان خط طری را در روی با به خطی که نیز از این خط است
 متعین گشته در میان دانه ای گشته با از هر دو اصل که به خط با خط دیگر
 بعد از دانه ای که از این دانه ای گشته به است که فراده به خط به خط
 و مجموع اکثر تیره از در هر دو اصل که به خط با خط دیگر را که
 قطع در روی که شش و نه حاصل آن تو با یکسان خط به خط با برود
 آن دانه فارغی مربوط با این است با خط به خط به خط که در میان
 هر دو اکثر تیره مختلف از دانه ای گشته دانه ای گشته که دانه ای را از
 خط به خط به خط به خط به خط به خط به خط به خط به خط به خط به خط
 بر نودن برین طریق که که تیره را در دست از هر دو اصل که به خط با خط دیگر
 خرج الی آن گشته با از این تیره برین طری با بد که دانه ای گشته از در

روی با به خط به خط به خط به خط به خط به خط به خط به خط به خط به خط
 علی را در هر دو اصل که در میان این تار با بدور
 و مجموع اکثر تیره مختلف از در هر دو اصل که به خط با خط دیگر را که
 معروف به صورت شش و نه در آن دانه ای گشته با از این دانه ای گشته
 در روی که شش و نه برین طریق که خط با خط به خط به خط به خط به خط
 این که متوالی غرض از این خط به خط به خط به خط به خط به خط به خط
 موجود شود تا خط به خط به خط به خط به خط به خط به خط به خط به خط
 مختلف به خط به خط به خط به خط به خط به خط به خط به خط به خط به خط
 صفه شش و نه برین طریق که خط با خط به خط به خط به خط به خط به خط
 و شش و نه برین طریق که خط با خط به خط به خط به خط به خط به خط
 متوالی شش و نه برین طریق که خط با خط به خط به خط به خط به خط به خط
 بر روی که شش و نه برین طریق که خط با خط به خط به خط به خط به خط
 اتصال در ذات که شش و نه برین طریق که خط با خط به خط به خط به خط
 بر روی که شش و نه برین طریق که خط با خط به خط به خط به خط به خط
 این که شش و نه برین طریق که خط با خط به خط به خط به خط به خط

[illegible][illegible]

برادر در این فضا حلقه بر کمر و دگر در دست و دگر در دست در روی
 شعله که نسبت به این میان شعله فضا حلقه و دگر در دست و دگر در دست
 نیز نسبت فقره به شعله فضا حلقه و دگر در دست و دگر در دست
 حلقه در دست فقره فضا حلقه و دگر در دست و دگر در دست
 این شعله فضا حلقه و دگر در دست و دگر در دست و دگر در دست
 که دگر در دست فقره فضا حلقه و دگر در دست و دگر در دست
 رسید که برق فضا حلقه و دگر در دست و دگر در دست و دگر در دست
 و دگر در دست فقره فضا حلقه و دگر در دست و دگر در دست و دگر در دست
 است شعله فضا حلقه و دگر در دست و دگر در دست و دگر در دست
 ۶۲ و آن چهار است از هر پایه و دگر در دست و دگر در دست و دگر در دست
 می باشد و در فضا حلقه و دگر در دست و دگر در دست و دگر در دست
 که نسبت به در روی آن کوه کوه فضا حلقه و دگر در دست و دگر در دست
 فضا حلقه و دگر در دست و دگر در دست و دگر در دست و دگر در دست
 حلقه و دگر در دست و دگر در دست و دگر در دست و دگر در دست

می باشد و دگر در دست و دگر در دست و دگر در دست و دگر در دست
 در دگر در دست و دگر در دست و دگر در دست و دگر در دست
 یا کوه و دگر در دست و دگر در دست و دگر در دست و دگر در دست
 از آن یا از آن فقره فضا حلقه و دگر در دست و دگر در دست و دگر در دست
 با حلقه و دگر در دست و دگر در دست و دگر در دست و دگر در دست
 شعله فضا حلقه و دگر در دست و دگر در دست و دگر در دست و دگر در دست

ساده می شود

اگر در فضا حلقه و دگر در دست و دگر در دست و دگر در دست و دگر در دست
 در فضا حلقه و دگر در دست و دگر در دست و دگر در دست و دگر در دست
 و دگر در دست و دگر در دست و دگر در دست و دگر در دست و دگر در دست
 آن معلوم به دگر در دست و دگر در دست و دگر در دست و دگر در دست
 اگر فضا حلقه و دگر در دست و دگر در دست و دگر در دست و دگر در دست
 هر حلقه و دگر در دست و دگر در دست و دگر در دست و دگر در دست

مکتبہ اربعہ روتہ دارالعلوم

فضل محمد بن محمد تحقیق الکرامتیه سالک

[illegible][illegible]

مفتی دوم

اجامه؛ و به عاقبت در بوطه ای بر مشق نده که فواید الکتریک در سطح
جمع شود؛ و در بوطه معروف علم قبول است؛ و در این محقق است که در
تحت فی الکتریک واقع یک لایه از فی در اندرون جسم هم می که در لایه
یک لایه را واقع است؛ و از سطح رسیده چون بوطه می آید؛ و به عاقبت در
سطح غیبی از تاب و از کوه در آن می آید و چون از لایه می آید که
برده الکتریک می شود و در آن هر قدر در آن تاب از آن می آید

هرگز در ردن که قوه الکتریک نباید از سطح خارجی پرده الکتریکی متعاقب
 سطح جسم یا است و سطح داخلی در صورتیکه هم گردی باشد در جمع آنها
 مانند در صورتیکه هم غیر از آن باشد در سطح محاط خود آنها
 و این مطالب به یاد دارند متبادر فرض که در برابر الکتریسیته
 هست پرده عظیم تری ضمیمه تر از آن قوه مانده است و چون از یک
 دیگر جدا شود که به الکتریسیته قبول تمام غنیته فرو می آید و از
 این ماست که هر وقت سطح داخل و خارج سطح از یک محاط باشد سطح
 قوه الکتریکی در سطح داخلی نیز پیدا می شود و قوه الکتریکی از آن در
 باشد این فرض از ردی اقبال است که هیچ شئی از بعضی قوه هر فصل و
 حلقه معوقه قوت الکتریکی درین طریق قوه الکتریکی در پرده الکتریکی
 ساکن است زیرا که از فاصله دورت جاتی پیدا می شود تغییر پیدا نمی کند
 این صورت پرده صورتی که از شئی ملوک تواریخ غریب است که این
 ترکیب جسم آنها معنی معلوم است در صورتیکه فرض کنیم تا صفر نه صفر را
 و علاوه بر این باید قوه الکتریکی صورت پرده بطوری باشد که اگر
 یک از ب و نه از ف غیر از آن افری بهیچ وجه مگر در سطح یک از سطح و

جسم خود را که از آن نیز در آن قوه طبع آن لفظ متناظر را که در آن قوه طبع
 بود که تا به حدی که در آن قوه طبع از جسم آن نیز در آن قوه طبع در آن قوه طبع
 پیدا شد و چنانچه که در آن قوه طبع در آن قوه طبع در آن قوه طبع
 حالت از آن قوه طبع در آن قوه طبع در آن قوه طبع در آن قوه طبع
 بصورت از آن قوه طبع در آن قوه طبع در آن قوه طبع در آن قوه طبع
 لفظ حلقه جسم از آن قوه طبع در آن قوه طبع در آن قوه طبع
 این بهای است که از آن قوه طبع در آن قوه طبع در آن قوه طبع
 معلوم می شود که در آن قوه طبع در آن قوه طبع در آن قوه طبع
 محو از آن قوه طبع در آن قوه طبع در آن قوه طبع در آن قوه طبع
 برده در آن قوه طبع در آن قوه طبع در آن قوه طبع در آن قوه طبع
 که از آن قوه طبع در آن قوه طبع در آن قوه طبع در آن قوه طبع
 و تقریباً به آن قوه طبع در آن قوه طبع در آن قوه طبع در آن قوه طبع
 فنی است که در آن قوه طبع در آن قوه طبع در آن قوه طبع در آن قوه طبع
 از آن قوه طبع در آن قوه طبع در آن قوه طبع در آن قوه طبع
 از آن قوه طبع در آن قوه طبع در آن قوه طبع در آن قوه طبع

نمودن آن از یک سبب است که معروف به سبب الکتریک است معلوم
 شد که آن عبارت است از یک سبب که از یک طرفی که در آن
 بزرگ شده و به جهت مختلف است و در واقع است در روی پایه آن
 به سبب که در آن سبب نیست به سبب فیزی و در میان آن که سبب
 از یک طرف در راه اول است و در یک طرف دیگر از یک طرف
 می آن که سبب است از یک طرف دیگر و سبب در این سبب است
 چون در سطح مختلف است از یک طرف و از یک طرف در سطح
 هوای جوی که تری است چون از جهت سبب سبب است
 که در اجسام آن سبب است و در آن سبب است که از یک طرف
 هوای آن سبب است که در اجسام آن سبب است که در اجسام
 فضا و در سطح سبب است که از یک طرف و از یک طرف
 که این سبب است که در سطح سبب است که از یک طرف و از یک طرف
 یا سبب است که در سطح سبب است که از یک طرف و از یک طرف

فلاک

فلاک در روی سبب فیزی و عینی در هر سبب فیزی که از یک طرف و از یک طرف
 که سبب است که در سطح سبب است که از یک طرف و از یک طرف
 فیزی که سبب است که در سطح سبب است که از یک طرف و از یک طرف
 سبب است که در سطح سبب است که از یک طرف و از یک طرف
 علم از آن سبب است که در سطح سبب است که از یک طرف و از یک طرف
 الکتریک است که در سطح سبب است که از یک طرف و از یک طرف
 سبب است که در سطح سبب است که از یک طرف و از یک طرف
 بتواند که در سطح سبب است که از یک طرف و از یک طرف
 که سبب است که در سطح سبب است که از یک طرف و از یک طرف
 که در سطح سبب است که از یک طرف و از یک طرف
 که سبب است که در سطح سبب است که از یک طرف و از یک طرف
 که سبب است که در سطح سبب است که از یک طرف و از یک طرف
 که سبب است که در سطح سبب است که از یک طرف و از یک طرف

شعبه چهارم

در هر سه این تا بعد از قمر که بنامه و نه ختم بود از جانب کف نیز متحقق بود نیز
نیم پیدا شد و قمر که منوال قمر است را در روی فلک و بوی نیم قمری به جرم المانی
مرد و کف در جرم المانی پیدا شد و قمر که منوال قمر است را در روی فلک و بوی نیم قمری به جرم المانی
فلک را از قمر است و نیز در قمر که منوال قمر است را در روی فلک و بوی نیم قمری به جرم المانی
این منوال قمر است و نیز در قمر که منوال قمر است را در روی فلک و بوی نیم قمری به جرم المانی
و کیم با کفر و اجماع منوال قمر است و نیز در قمر که منوال قمر است را در روی فلک و بوی نیم قمری به جرم المانی
مواضع و کفر است و نیز در قمر که منوال قمر است را در روی فلک و بوی نیم قمری به جرم المانی
عین لوت است و نیز در قمر که منوال قمر است را در روی فلک و بوی نیم قمری به جرم المانی
سور و کف و غیره چون در روی فلک و کیم با کفر و اجماع منوال قمر است و نیز در قمر که منوال قمر است را در روی فلک و بوی نیم قمری به جرم المانی
هوا که بنامه معلوم شود که منوال قمر است و نیز در قمر که منوال قمر است را در روی فلک و بوی نیم قمری به جرم المانی
الکرم که را قمر است و نیز در قمر که منوال قمر است را در روی فلک و بوی نیم قمری به جرم المانی
نست و قوت الکرم است و نیز در قمر که منوال قمر است را در روی فلک و بوی نیم قمری به جرم المانی
مستور که کف است و نیز در قمر که منوال قمر است را در روی فلک و بوی نیم قمری به جرم المانی
مستور که کف است و نیز در قمر که منوال قمر است را در روی فلک و بوی نیم قمری به جرم المانی

معاینه های هوا در است و معلوم شود لوت و غلبه که جزب و رفع را
بعلت حفظ هوا میداند و نیز در قمر که منوال قمر است را در روی فلک و بوی نیم قمری به جرم المانی
اجام الکرم است و نیز در قمر که منوال قمر است را در روی فلک و بوی نیم قمری به جرم المانی
لوت که از لوت است و نیز در قمر که منوال قمر است را در روی فلک و بوی نیم قمری به جرم المانی
مواضع و کفر است و نیز در قمر که منوال قمر است را در روی فلک و بوی نیم قمری به جرم المانی
عین لوت است و نیز در قمر که منوال قمر است را در روی فلک و بوی نیم قمری به جرم المانی
سور و کف و غیره چون در روی فلک و کیم با کفر و اجماع منوال قمر است و نیز در قمر که منوال قمر است را در روی فلک و بوی نیم قمری به جرم المانی
هوا که بنامه معلوم شود که منوال قمر است و نیز در قمر که منوال قمر است را در روی فلک و بوی نیم قمری به جرم المانی
الکرم که را قمر است و نیز در قمر که منوال قمر است را در روی فلک و بوی نیم قمری به جرم المانی
نست و قوت الکرم است و نیز در قمر که منوال قمر است را در روی فلک و بوی نیم قمری به جرم المانی
مستور که کف است و نیز در قمر که منوال قمر است را در روی فلک و بوی نیم قمری به جرم المانی
مستور که کف است و نیز در قمر که منوال قمر است را در روی فلک و بوی نیم قمری به جرم المانی

الکتر سیه اراد در که در سطح دافعا معین در سطح محبت همین که نفسی سطح
محبت را مضی گفته که در سطح فخری مربوط سطح دافعات ثانیه ثانیه فخری
لیکن که می بین تجربه فراده صاحب زادیه عاقل از تابت ۲۵ درجه
در سطح اصل که دافعا این صاحب را مربوط بکدر گفته که به نصف ثانیه در
یک از آنکه زادیه ۱۲۰ در دردی ۱۲۴ مانده معلوم می شود که الکتر سیه
تجاری تعیین شده یعنی هم بر تیر سیه بریزد که این در سطح ثانیه و همان لغز
بعد از آن تجربه را محقق گفته که بای آن برده هوای آن هم دی از
را که منظور است که از این صاحب را از هر کشته ثانیه فرادیه تابت ۲۹
در سطح سطح دافعا صاحب را در سطح دافعا صاحب را در سطح دافعا
از این صاحب تابت ثانیه تابت ثانیه هر ابائی با تیر که زادیه ۱۲۵
نمود که نصف ۲۹ است و چون بای هوای لایست معجزه غیر ممکنه دارد
سطح دافعا صاحب را در ۱۴ آنقدر زادیه صاحب را در ۱۳ درجه
رسان چون صاحب را در ۱۴ درجه بیشتر نشد که بعد از صاحب را در
میان تیر که ۱۷ درجه سیه گفته که بر روی هم این صاحب را ۲۹ درجه

در شبهه اول در باب اول در مسئله ششم از ۱۱۳ میبایم معلوم نموده
چون قوه نامیری لایق شتر از جهت تفاوت مقدار این درجه بر سطح
لایق قوه نهان مانده و مقدار اکثر شبهه که بر سطح زاویه تا مشخص نموده
احصایه اکثر شبهه آزاد است با هر قدر قوه نامیری را بخواهیم اکثر شبهه
است بر فرض در زاویه تا کمتر باشد مثلاً میزان گفت که این قوه نامیری
نسبت معلوم مانده و مقدار قوه آزاد را که بر وزن مبدی درین طریق که اگر
قوه نامیری برابر یک فرض کنیم قوه نامیری برابر ده لایق را چند چون
میدانیم ۱۱۳ مقدار زاویه بود که از برده لایق پیدا بود و اگر
بجای لایق برابر بود ۱۲۶ درجه یا بیشتر مقدار این فرضی از ۱۱۳
ما حاصل شود $126 : 113 = x$ پس $x = \frac{126}{113}$
پس می دانست ۵۵ را یکجه شوط این مقدار عرض که اول باب اول در
در این قوه اکثر شبهه و غیره بود و در باب بیست و یک از تفریق این
در باب بیست و یک معلوم که اکثر شبهه آزاد و هر یک از این در باب بیست و یک
نصف مقدار قوه است که در هر یک از این معلوم بود که مقدار قوه که در سطح

۱، ۲۹	بیش
۲	لاک
۲، ۲۲	زلف

۱ مر

2

۱۸۰

۱۹۰

لاک ۱۹۵

مفتی شریعہ اسلامیہ مولانا ابوالکلام محمد صاحب مدظلہ العالی

مثلاً اگر عقرب یک ساعت پیش از الزو لخط باشد و نیز یازده باشد یا نه بر محل گفته
که بر یک خط یا نه معین از این الزو که عربی است سال است چنانچه در شعر و سادات
این میر کتب است سال تو بر این است که چنانچه ولادت در هر عقرب باشد
و نیز از این الزو که است از آنجا که بعد از نصف شب و شبیه آن بر
عقرب یک ساعت عربی بعد از آنجا که بر این است سال بر این بر طور که
از عقرب یک ساعت در هر دو ساعت شبیه یکدیگر و در هر دو ساعت
مانند قرص و در هر دو ساعت همان لفظ معین او را بنویسند که آن لفظ
عقرب یک ساعت است، میر است معلوم عقرب است و از آنجا که عربی
عقرب است عربی است یکجا از آنجا که معلوم است که در هر عقرب که
است از آنجا که است که آن گفته در این طریق که آن نصف باشد و از آنجا
که آن گفته نصف و از آنجا که طبع عقرب که از آنجا که معین است
مانند است و از آنجا که معین و وقت شغوم که در اوضاع مختلفه و از آنجا
مختلفه معین است که در هر معین زمین در هر روز و از آنجا

نظر را بدین از خط طبعی شده حقوب معین نموده بریزد که از قبل معین نمود
 بریزد که از قبل معین کنه فی حقوب با فله بر برشته بریم تا به خط طبعی باز
 که کجی عوض باشد چنانچه از خط طبعی شده حقوب را از این خط طبعی باز
 دفع عوض نمود از دست دوم در این خط حقوب معین نمود برشته و مال
 قرع را بطور معینی کرد و در این خط که قطب را این منجر کرد و خط طبعی را
 نصف را این نظر از نصف دیدار فصل از خط طبعی است که خط طبعی به
 به چوبه در وزن حقوب با بریزد و از این طرفین که از قبل در وزن نموده
 این بر همین از می است که با یک طرف حقوب است از جنوب به شمال حقیقی
 و اگر از خط باشد این خط منتهی شود از این اندازه از این را و به که از خط
 حقوب که در وزن کجی شود در خط افق از خط طبعی در خط نصف النهار
 خط طبعی خط منتهی قطب را خط منتهی از این اندازه از این خط منتهی
 که خط منتهی بر ما که است از خط حقوب تا که در نظر از آن محور است
 فله در خط منتهی بر ما که در این محور است و خط در روی خط منتهی بر ما

نیز حقین واقع است این در خط طبعی واقع در روی خط منتهی بر ما که
 که از خط طبعی واقع شده اند و به خط طبعی بر سر از خط طبعی واقع در روی خط
 آن در این تقسیمات دایره و خط طبعی از خط طبعی بر سر از خط طبعی
 در روی خط منتهی بر ما که در این خط طبعی آن خط طبعی بر سر از خط طبعی
 منقسم نمود بر آن به خط طبعی بر سر از خط طبعی بر سر از خط طبعی
 اند و واقع اند در خط طبعی و خط طبعی در خط طبعی دایره و خط طبعی از
 مرکز آن دایره و خط طبعی که در این خط طبعی بر سر از خط طبعی بر سر از خط طبعی
 است که خط طبعی از آن در خط طبعی بر سر از خط طبعی بر سر از خط طبعی
 از آن در خط طبعی بر سر از خط طبعی بر سر از خط طبعی بر سر از خط طبعی
 حرکت بر آن که محور عمودی که محور طبعی از آن در خط طبعی بر سر از خط طبعی
 از محور طبعی حقوب که دایره و خط طبعی بر سر از خط طبعی بر سر از خط طبعی
 اندازه که در خط طبعی از دایره و خط طبعی بر سر از خط طبعی بر سر از خط طبعی
 دایره و خط طبعی بر سر از خط طبعی بر سر از خط طبعی بر سر از خط طبعی

زوایای دایره عمودی را با چشم برین کواکب اندازه گیرند تا به این
 عمل صحت باشد بدین ترتیب از اندازه گرفت و متوسط اعداد را صحت
 داشت زیرا که تقاطع اینها تقاطع است و بعد قمر که می باشد و علاوه بر
 این هر که در حرکت هر یکی از اینها در جهت عقربه های ساعت باشد از آن نقل
 عقربه را به جهت انحراف در نقطه یاد بر این ترتیب عمل کرد و متوسط آنرا
 گرفت بعد از افعال اول تجربه در هر کس که بی از این که روی باشد را بر این
 بدون این که تغییر قطب باشد بعد از آن در ترتیب عمل کنند پس از آنکه یکی
 می شود در این ترتیب تغییر قطب نیست غیر تقاطع پس باید تقاطع را بدین ترتیب
 اول این دهنه بطریقیکه تمرکز در اول جنوب است و شمال و سیم که شمال بود
 جنوب شود در این در سنه ۱۰۶۰ تا ۱۰۷۵ در هر یک از اینها
 ۱۰۲۵ تا ۱۰۴۰ نیز تقریب می کنند و بعد از آنکه از زمان طلوع و غروب
 را که محقق می شود در سنه ۱۰۷۲ در سنه ۱۰۷۵ در هر یک از اینها
 در سنه ۱۰۴۳ تا ۱۰۶۹ در هر یک از اینها و تقریبی در سنه ۱۰۴۹

انحصار ۱۰۴۳ در هر یک از اینها و تقریبی در سنه ۱۰۴۹
 کرد و مثلاً در هر یک از اینها ۱۰۴۳ در هر یک از اینها و تقریبی در سنه ۱۰۴۹
 نمود اینها ۱۰۴۳ در هر یک از اینها و تقریبی در سنه ۱۰۴۹
 یکبار در یک خط عمود است که در نقاط آن خط به یکدیگر می رسند
 و از آن خط استوار می باشد پس این خط منفرجه است و کثرت در
 اغلب مواضع منظم است و می توان از آن فرض کرد که یک خط استوار است
 عرض هر انصاف سیزده درجه منفرجه باشد پس از آنکه از خط استوار جدا
 کردیم باز به باره آغاز اینها شد و در آنوقت نیز نسبت که بطریق
 قطب شمال منفرجه بود چون روی قطب جنوب که می رویم قطب جنوبی

1530

بسم الله الرحمن الرحيم

هو این نزد علم است که کمال میکند از طرز سادگی جوهرات محض
و اشغال در امراض و در فرنگستان مانده شرق زمین هو این نزد
علم مخصوص نخب و نخبه عطاران بعبود و در که علوم طبعی و ادبی است
و اشغال جوهرات سدا اول گشت و صعب به کی و غیره شروع نمود
هو این نزد فن مخصوص شده است و بسیار از هو این نزد آنکه خود
علاوه بر اینکه محض کثرت کثرت و در ادب باز در حالت مند و
معروف تر از اطباق برنگذارد مشیت علم نیز نزد افاض بر آنکه در این
و هو این نزد مایه بر سه اول با در کمال طبع و در این بر این
و از این و شوق هو این نزد باید عالم بخیرین علم باشد غیر از این را بعد از
تواند از این محض و تجربه کثرت در هو این نزد محله و کار

کلیه چهار علم طبعی را نخبه تواند این نخبه و غیر آن را
باید بسیار خوب از همه بر آید و در آنکه معمول اطباق و کارخانه
است تجربه نیز نزد که را دوست علم طب را بعد از حفظ صحیح الله
باید بداند که به نخبه شرط هو این نزد است و حیران نخبه نیز نزد
که را دوست علم خدای است که در مدرسه بزرگ هو این نزد این
معنی مخصوص حبه که این نخبه نیز نزد است معلوم است که از علوم
بعضی که اطباق به بهره بسته مطالع قریب و شمر و در این نخبه که
در فرنگستان و این نخبه نخبه و لا نیز نزد است بزرگ
از همه اقطاب جوهرات و نباتات بر این نخبه نخبه معروف خود در
ایران است که او در عین بسیار و خیر خواجه ابو عده بر این نخبه
شده علم هو این نزد و علم آن از نخبه است بزرگ هو این نزد است
و اقطاب اعمال که مذکور در نخبه نخبه نخبه و این نخبه هو این نزد

صورت طاهره از دویه میسر به بطریق اولی با حبیب الطیفین
 یا مودلت کرد و در آن سال اینها به طوریکه مرینی مرا طبعش باشد
 البته شغف مرا از یاد محض استعمال ادویه و قدر ترست لکن در
 آنکه را در طبع و مصون است آنکه را بداند اگر چه در فی طب ترست
 و علم عملی است و اما از لوازم کار او است مطابقی اطلاق درین
 فرکان طبع در دلدیم یا در آنکه طبع است لکن هر چه مؤلفه
 عدوه بر علم که باید و در آن تحقیق است اقدار بیاد و در
 خانه معتبر است اگر در کتب محمد بن مراد در نظر با عطف و است
 و اما عادت اگر باشد عدیه نیز باشد و اما باشد که مایه خزن لکن

فصل در اعمال مخصوص در آنست

عدد اول غنید که بفرمانه لیون و لول از بنه تبه لیون مرگ
 که از شستن اجسام جبر عدیه ترست و اما فی کتب و اما کتب از

هیچ عملی در اینچیز مردم مرا از شستن و خطای نهان فرما در روی
 خانه قیصر قید و محو از شستن لغات هر برتیب که جمع شده باشد
 اول کف و تنای این در درازا و بالا و نیز بگویم سوره که بخیر از
 افراد عدیه که در دینا ماند و نه آن در دین رزم در یک
 غن که در اضلاع کبریا بر اعمال تحریر را جبر و در اقدار و در
 عامر به غنید که تا اطمینان از شستن عمل خود داشته باشد
 در شستن که منظور است یا این است که منظور افواج افراد عدیه است
 از در در در در بالک افواج در دست از افراد عدیه و خط آن
 افراد و در افواج افواج که هم خط در در خط افراد عدیه
 منظور است و معلوم است که استعمال مضار در غیر آن است
 که سبب خیر است افراد عدیه که اندامی عاقل و معصوم را
 که بر رتیب از هر سطح القهر که در دین آن مراد است

اولی آنکه که صاحب دکان با بریا است در فرق دولت که همه
 از خارج از انبیه از دولت که همه در سحر و جادو از
 در سطح اگر رفت را آورد و اگر به از جادو دیگر از دولت
 بالبرود و قوت از دکان با بریا که مانده و از هر که در
 و در هر خصوص در حق خود معلوم برانکه در وقت شغل
 اگر که خارج از وقت که است اگر که است نفوذ و به
 نفوذ در وقت شغل و جادو از انبیه از شغل مطلق
 باید که با قدری معرفت معین نماید و باید که با قدری معرفت
 معین علی شریف و معرفت اگر که را کند یا از هر که در صورت
 بدانند که خوشتر معلوم است قدری از انبیه از شغل باید
 معلوم است که عقید که هر که است به هر که در این احوال
 اگر که معطل باشد و معلوم است که اگر که معطل باشد

یا که با بریا از جادو از انبیه از شغل مطلق
 در هر که در صورت شغل و جادو از انبیه از شغل
 طرف را معطل نماید و اگر که است در وقت شغل
 و اگر که در وقت شغل و جادو از انبیه از شغل
 که بود از جادو از انبیه از شغل مطلق
 دکان با بریا و شغل مطلق در وقت شغل
 او خبری است مانند رکب با بریا
 انحراف عبارت است از هر که در وقت شغل
 در وقت شغل و جادو از انبیه از شغل
 احوال با بریا از جادو از انبیه از شغل
 طرز عمل که است به هر که در وقت شغل
 و به هر که در وقت شغل و جادو از انبیه از شغل

خایه کشته از مقدار جمع منظور زیاده بهترین قوله هر حرف
 است که محذره در ظرف استوانه کشته از مقدار جمع منظور زیاده
 که در آن را آن منقرض است در ابتدا بعد از آن منقرض با خبر است
 کشته دل از آنجا که معانی آن منقرض با خبر است و خایه
 بجز غیر از کشته که مطابق طریقی است و نه آن با خبر
 باشد معلوم است که غیر باین زیاده و بعضی طرف به که افعال بخیر
 ما و در اول این قاعده در مقدار آن نیز متولد می شود و بهتر
 است که *منقرض* معنی نیز عبارت است
 از اول که در آن طریقی یا از هر تعبیر آن که از اول است
 تعبیر که را در درون باین زیاده از تعبیر به با آن بود
 بکشته چون مضبوط می باشد در سطح باین نسبت مضبوط و احاطه
 نیز از منقرض به آن است که در اول منقرض و بزرگ از آن

دیگر آن خایه که در ظرف استوانه کشته از مقدار جمع منظور
 بود از آن که در ظرف استوانه کشته از مقدار جمع منظور است که در آن
 سطح باین طرف مشغول از طرف دیگر در اول منقرض
 طویلی از اول که در آن منقرض است با خبر است و خایه
 شود و در آن فاق اول که با خبر است که در اول در
 در آن منقرض است پس استوانه با نفس هوای نفس را خایه
 کرد در آن وقت در هوای تعبیر به با اول که در آن
 آن منقرض است باین کشته و از آن که جذب می باشد و در آن
 نفس را در حین نفس با کشته می شود و در آن خایه با خبر
 نفس را به نسبت را بر دارند تا خایه شود مطابق نظر و کلام
 از آن که در آن خط و منقرض است باین که در آن است که در آن
 تغییر و نه غیر اول نفس را منقرض بر دارند و بر از آن که با خبر

که غیر است قیاسی گفته و معلوم است که آن با معنی
 منظور از وجه و در آن وجهی که با هم می‌کنند هر دو
 و در آن وجهی که با هم می‌کنند منظور گفته و در آن وجهی
 گفته شده بر وجهی که با هم می‌کنند و در آن وجهی
 طرف در آن باشد که آن است که بعضی در آن
 را استعمال آن است و آن عبارت است از بعضی
 که در وسط گفته شده است معنی آن است که در آن
 نیز در آن است معنی آن است که در آن طرف
 صاحب آن است که در آن است معنی آن است
 و از آن است که در آن است معنی آن است
 همدان است که در آن است معنی آن است
 که آن در آن است معنی آن است و در آن
 ۵

طرف از آن است که در آن است معنی آن است
 و در آن است معنی آن است که در آن
 و در آن است معنی آن است که در آن
 معنی آن است که در آن است معنی آن است
 معنی آن است که در آن است معنی آن است
 و در آن است معنی آن است که در آن
 و در آن است معنی آن است که در آن
 و در آن است معنی آن است که در آن
 و در آن است معنی آن است که در آن
 و در آن است معنی آن است که در آن

درین بر از افعال که خواسته معادل یکدیگر زمین باشد به
 نیکو صاحب در جات تقسیم باشد با زمین و قمر که معادل افلاک
 مستقر خدایا باشد متوازن بطور هر دو عطف مستعد در ایران پاره
 از در وجه الوهین خود قمر از زمین باشد با در بریا از
 کافه نور سفین باشد و شعله لوله هنر در پاره که از نور و شعله
 باشد از طرف او کفیه نماید به با از طول این رشته
 غیر رکنه و این از حیران در در تقوین فضا باشد
 عمل صاف کردن که بقوله خیر تر است

و در رکن نیز تا هر چه در افلاک است خیر تر است
 است که کافه که صاف باشد به زمین و غیره و این که
 در و متوالی باشد به جهت تقیه صاف کافه را که لاکنه به هر پاره
 هر لاکنه و حیران صاف بود که در هر پاره را که لاکنه بود و در هر پاره

لک مختلف باشد با این که در صاف باشد خواه از کافه خواه از
 پاره که لاکنه باشد با پاره حیران یا شعله که پاره باشد معادل
 زمین این اوج حیران صاف باشد از طرف شرق و جنوب که در او
 با حیران و این که از صاف با در حیران صاف کافه تر است
 مستقر اند بعضی کافه و در غیره و این که پاره که لاکنه باشد با
 معبر در هر صاف و در هر طبع یا را که نامطوبه به هر پاره در غیر
 که در اولاد لفظ شهاب کافه کفیه هر چه از رکن باشد به هر پاره
 نماید صاف را که در رکن قمر که در رکن حیران و غیره و این که حیران
 در رکن نیز تا هر چه در افلاک است خیر تر است
 است که کافه که صاف باشد به زمین و غیره و این که
 در و متوالی باشد به جهت تقیه صاف کافه را که لاکنه به هر پاره
 هر لاکنه و حیران صاف بود که در هر پاره را که لاکنه بود و در هر پاره

نظم دانسته است که کارکان بهر مظهر که می نویسد و بی اثر توان
 آنوقت در طرز آلودن کافه صانع را در کتاب بیان توان
 نمود در صورتیکه ذکر شده مقدم بهترین کافه که تکیه صانع است
 سلیقه کافه بر زمین صانع است که هیچ فربه بجز تغییر ندارد و
 چون این کافه از آن است غالب در صانعان کافه می ماند
 اگر استعمال کنند و چون غلبه اینگونه کافه کم بوزن فرید
 فروغی می شود باید صانع را غافل رانست که بهر فربه
 وزن از قبیل لولعت صبر است و غیره را فربه باشد
 فایده این صانع آن است که تمام کافه در میان هر صنف قیف
 غرض از طعم صانع است که با وجود غلبه طراز مواضع است
 به قیف صنف و کاه کاه که بهر غفلت مواضع افعال صانع به
 قیف درشت صانع صنف دانسته که با بهر حربه که از قیف

مستند به صنف اندام هر یک را صنفی است که قیف از قیف
 قیز صنفین زنده به نظر کافه و صنف کافه را در آن که از آن
 و بهر تمام از آن در قیف صنفین صنفین آن قیف صنفین آن
 است که کافه صانع در محال است و مواضع افعال صنف
 نیز بهر آن است که از آن صنف در آن نیز بهر قیف صنفین
 کافه صانع را باید در قیف صنفین و در زیر آن که صنفین است
 لولعت لولعت صنفین و صنفین صنفین، لولعت صنفین و صنفین صنفین
 از این صنفین صنفین صنفین و چون کاه صنفین کافه صنفین
 فروغی که بهر صنفین و در کاه صنفین صنفین آن است که صنفین
 به اندازه قیف صنفین و در کاه صنفین صنفین و در کاه صنفین
 لولعت صنفین و در کاه صنفین صنفین و در کاه صنفین صنفین
 و کافه صانع را در روی بهر صنفین صنفین و در کاه صنفین

کمتر اند و با هم را در درون آن ریزند انبوه صافها جمع است
 نمیزانند استعمال نشود و این سه فراره اگر این قسم صاف شوند و در
 زهر از آنها که بر آن ریزد که با وجود کثرت صافها جمع نمیشود
 است و قدر کم یعنی در کار دراز چون با صافهای چهار چوب و عرطل
 میل به تیر شدن است که صافها صاف غیر استعمال گشته و قدر کم
 با هم صاف در روی باشد استعمال که صاف دیگر از او فرار و در آن
 با ریه ها چوب را صاف قرار دهند اول که صافها بر سر
 قدر کم در دست دارند و با این از آن نیمه فراتر در دست
 وسیع با ریه را که صافها جمع شوند با هم صاف باشد با یکدیگر را
 در اول که صافها بر سر قرار در روی صافها ریزند صافها
 را با جهت صاف کردن شریکهای غلیظ است و با هم جمع دارند
 مثل صافها بر سر و بعد از آن صافها را با هم صاف و غیره که ریه

چنانکه در فصل شریکها خواهم دید صافهای را که از انبوه صاف
 کردن شریکها جهت صافهای را که ریزند شریکها استعمال کرد و با این سه
 تنگ و کوه ریزد در محل دارند شریکها با این صافها که ریزد که
 ریزد در روی که صافهای صافها جهت صافهای که ریزد
 باشد با هم صافها را که صافها جهت صافها جهت صافها جهت صافها
 صافها جهت صافها جهت صافها جهت صافها جهت صافها جهت صافها
 قطره با هم صافها جهت صافها جهت صافها جهت صافها جهت صافها
 این صافها جهت صافها جهت صافها جهت صافها جهت صافها جهت صافها
 غلیظ صافها جهت صافها جهت صافها جهت صافها جهت صافها جهت صافها
 ریزد و با هم صافها جهت صافها جهت صافها جهت صافها جهت صافها
 صافها جهت صافها جهت صافها جهت صافها جهت صافها جهت صافها
 صافها جهت صافها جهت صافها جهت صافها جهت صافها جهت صافها

در جای هر طوطی بیشتر نوکته شب در زمینهای پاک و پاک و از پرتو
 میرود و در آن در آن در زمینهای پاک و پاک و از پرتو
 طوطی در آن در آن در زمینهای پاک و پاک و از پرتو
 در آن در آن در زمینهای پاک و پاک و از پرتو
 تا هر در آن در آن در زمینهای پاک و پاک و از پرتو
 و غنای در آن در آن در زمینهای پاک و پاک و از پرتو
 رتبه به در آن در آن در زمینهای پاک و پاک و از پرتو
 غنای به در آن در آن در زمینهای پاک و پاک و از پرتو
 از آن به در آن در آن در زمینهای پاک و پاک و از پرتو
 میرسد و در آن در آن در زمینهای پاک و پاک و از پرتو
 صفت چو در آن در آن در زمینهای پاک و پاک و از پرتو
 از آن به در آن در آن در زمینهای پاک و پاک و از پرتو

شده از هر دو طرفه و از آن در زمینهای پاک و پاک و از پرتو
 و از آن در آن در زمینهای پاک و پاک و از پرتو
 در آن در آن در زمینهای پاک و پاک و از پرتو
 از آن در آن در زمینهای پاک و پاک و از پرتو
 از آن در آن در زمینهای پاک و پاک و از پرتو
 از آن در آن در زمینهای پاک و پاک و از پرتو
 از آن در آن در زمینهای پاک و پاک و از پرتو
 از آن در آن در زمینهای پاک و پاک و از پرتو

emalllaxere

از آن در آن در زمینهای پاک و پاک و از پرتو
 از آن در آن در زمینهای پاک و پاک و از پرتو
 از آن در آن در زمینهای پاک و پاک و از پرتو
 از آن در آن در زمینهای پاک و پاک و از پرتو

بیشتر است صلاحتی بیشتر بود که بوی تو عجم شیران قرار داد
که فندان خود را در اول از این برادر را عفتی از دست بید
که محسوس که در از حوالی غصه کفوی را انقضای شب است
صغف و قوت نبات را که مثل در طایفه

در بیه *Calice* کامی معطر از این
افزون آن است در طایفه *amamee*
رشته معطر است در طایفه *Larinee*
از قبیل در صحر که کافور سیاه تمام افزون نبات تو نباتی
معطر از این سیاه است همان صحن همان جزای را که در کتب
معبره در این می ضبط است که بر دوام این زد نشسته
در صورت نبودن هر که می تواند در هر که می دیر که بدل نشسته
استعمال نماید مثل غرضی نماید و صغیه را که می گیرد بر آن

استعمال نمود معلوم است که در نباتات شبیه است صغیر منظر نیست
که منظر را ترطر در نباتات و در وقتیکه برل نباتات را استعمال
میکنند ملاحظه قدر شربت این را می باید نمود زیرا که مصلحت را داده
عالم نباتات که طبع است در اجناس مختلفه بهر در هر یک از
اجناس می می نیست ریشه را باید در فصل بهار یا بهار بکار برد
و قمر که فصل بهار و صحنه شبیه است باید و قمر که فصل بهار و صحنه
که است شبیه و در بهار نیز و قمر که تمام بر که یک شبیه است طبع می
در صورت صحنه که در این فصل از وقت ریشه را که از وقت
ریشه را که در این فصل از وقت ریشه را که در این فصل از وقت
که در این فصل از وقت ریشه را که در این فصل از وقت
می تواند در این فصل از وقت ریشه را که در این فصل از وقت
و تازه و بزرگ کند و در غنای باشد تا زمانیکه برودت شود

این ترکه با حرارت غیر کم در هر استایه یکبار در هر
 بنده است اندر هر زمین بزمای تازه خورگشته تا
 انکه بر آید که از رویه آن نماند و با این از انکه بر آید
 نیز نماند که در رویه آن خورگشته نماند و در رویه آن از آن
 قوی که در رویه آن خورگشته در رویه آن نیز خورگشته
 در هر که است و در رویه آن خورگشته آن نیز از رویه آن
 تغذیه او را در آن خورگشته تا به شود و این در رویه آن
 معلوم است که تغذیه آن نیز است زیرا که در رویه آن طبع
 نیز به آن تغذیه می شود و در رویه آن نیز که تغذیه آن
 حوز و غنچه که می بیند نیز خورگشته دارد و در رویه آن
 بزرگ است از رویه آن که است و از این قاعده خورگشته
 مرز آن است و در رویه آن نیز که است و این در رویه آن

و غایب است و در رویه آن خورگشته و این در رویه آن
 در رویه آن معلوم است که از رویه آن خورگشته و در رویه آن
 شش که در رویه آن خورگشته و در رویه آن خورگشته
 سال از رویه آن خورگشته و در رویه آن خورگشته
 با این مقدار از رویه آن خورگشته و در رویه آن خورگشته
 به این نیز که از رویه آن خورگشته و در رویه آن خورگشته
 تغذیه و در رویه آن خورگشته و در رویه آن خورگشته
 در رویه آن خورگشته و در رویه آن خورگشته
 الامکان در او افزون است به هر چه در آن خورگشته و در رویه آن
 که در رویه آن خورگشته و در رویه آن خورگشته
 نموده در رویه آن خورگشته و در رویه آن خورگشته
 بدون از رویه آن خورگشته و در رویه آن خورگشته

نبات است و اول آن بوی مخصوصی نبات مواد مختلفه چنانچه که
 حمل شده یا فروج اند در آب پس از آنکه آب بخار شده این بوی
 با در حالت خشک بهانه و فاسد نشود چنانکه این نباتات باید
 صریح باشد تا بصورت بطور اعم در زیره اما اللطیف و غیره نیز باید و
 خشک شدن نبات معلوم است که به آب صفت بخار شدن را که
 در هوا این بخار در آب ایستاده و نباتات نیز صفت و به بطور
 اگر صرف بخار است که از نبات متصاعه می شود و اگر در
 صفت نشود ضرر نمی کشد از منافعی است زیرا که آب را که
 متصاعه می شود باید در خلط و فرجه که فایده در زرات است
 جایگزین و متصاعه این لایحه است و لایحه که طول زمان می کشد در
 در جایی فایده از آن بخار صریح و صریح تر خواهد بود و معلوم است
 که اگر در این عمل در هر آن که در آب در فضای قوی

که از آن بخار از آن حاصل خواهد شد و متصاعه را در هر آن که محیط
 آب در صورت متصاعه است و فایده در صورت متصاعه بود که
 از آن تر است که آب را در این حالت در لایحه خواهد بود که در آن
 بسته به به نباتات تازه و تر و غیره در لایحه بسته به به نباتات
 نباتات بعد از آن در لایحه خود به لایحه و فایده که در آن
 می شود از آن که متصاعه در لایحه و نباتات به لایحه که به هوا
 لایحه است تمام می شود و در لایحه به لایحه و فایده که در آن
 در لایحه نباتات که در لایحه و لایحه به لایحه و فایده که در آن
 و بر هر آن که در لایحه است که لایحه به لایحه و فایده که در آن
 لایحه که آب در لایحه و فایده که در لایحه و فایده که در آن
 و لایحه که در لایحه و فایده که در لایحه و فایده که در آن
 متصاعه که در لایحه و فایده که در لایحه و فایده که در آن

آب

هوار صید مرغ بآیات سنانست چون غلغله و فیروز کن هوار از آید
 و طرف صید مرغ بدید کار کرب که را بر کنه و فیروز کن هوار از آید
 شکسته نین بآیات در ولایت ایران و مرآت از مرغ مرآت
 هم صید را بدید در ولایت و نیز در دی که ای سحر و دشت باشد که در
 به مرغ صید و در غلغله هوار از آید و از آید باشد که ای صید
 روز بآیات ای صید و رو بگوشت صید و به نازک
 بخواند بخواند به صید صید که ای صید و صید و صید
 صید آن است که ای صید و صید و صید و صید و صید
 بآیات را در روی طایفه صید و صید و صید و صید
 صید و صید و صید و صید و صید و صید و صید و صید
 و صید و صید و صید و صید و صید و صید و صید و صید
 و صید و صید و صید و صید و صید و صید و صید و صید

43

۱۰

در فریب راه با کسی ریزد و در منزلش می نشیند و این عمر را میبرد
فکرش در ریشه ماه یکدلی که در آن ریشه شود به عزت آن
تا حدی که به ریشه ماه یکدلی که در آن ریشه شود به عزت آن
باز شدن اولی که ریشه ماه یکدلی که در آن ریشه شود به عزت آن
کردن که به ریشه ماه یکدلی که در آن ریشه شود به عزت آن
در آن که به ریشه ماه یکدلی که در آن ریشه شود به عزت آن
که به ریشه ماه یکدلی که در آن ریشه شود به عزت آن
که به ریشه ماه یکدلی که در آن ریشه شود به عزت آن

و کوفت که حرف کشته فقر که معنی از غیر از هم ای می بر
 خانه بنشیند که هر از غیر آن است که این از قلم نیست و آن
 بطور کلامی که کتب بیخشمه در این طریق هواری طوبی و امان
 لغز کشته و همین قدر سطح فضا هر نوع و اما این عمل را نیز
 دار و عطاری باید مکتب در این زمین که از کشته فقر و کرم
 حیوانات زخم را بخواند که هر از این بیستی و امان
 شکر است که طبع طبعش را ای که از کشته فقر و کرم
 خردی را در طرفه ای که از کشته فقر و کرم
 طبعی که از کشته فقر و کرم از کشته فقر و کرم
 لایق است که در باغ فقر و کرم از کشته فقر و کرم
 غایب بود که کشته فقر و کرم از کشته فقر و کرم
 و کرم که کشته فقر و کرم از کشته فقر و کرم

در آب عیار آن که بریزد و وقت ضرورت هر یک از آن
 و فقر که معنی از غیر آن است که این از قلم نیست و آن
 آنرا را در حوض فقر و کرم از کشته فقر و کرم
 زخمی که از کشته فقر و کرم از کشته فقر و کرم
 زخمی که از کشته فقر و کرم از کشته فقر و کرم
 است که از کشته فقر و کرم از کشته فقر و کرم

کتاب اول در کلمات و کلمات

بر او را که کلمات خارج با دقت و دقت از کلمات
 در کلمات که کلمات از کلمات از کلمات از کلمات
 وقت بخار این که کلمات از کلمات از کلمات
 جعفر است که کلمات از کلمات از کلمات
 کلمات از کلمات از کلمات از کلمات

حافظ در این سخن میگوید ما ده شمس که ذکر کردیم خدای که
 مرشد و قهر که به صورت خدای استعمال می شود و قهر که صورت خدای است
 سمیت در معنی است و در معنی دیگر در این مطلب
 اندر لازم طایفه در او اکتفا است و در این واقع که
 اندر بر او اکتفا در این صورت و در این صورت و در این صورت
 و اکتفا در این صورت و در این صورت و در این صورت
 باشد زیرا که میگوید در این صورت و در این صورت و در این صورت
 طرز استعمال آن متداول است و در این صورت و در این صورت
 که در طایفه و در این صورت و در این صورت و در این صورت
 و در این صورت و در این صورت و در این صورت و در این صورت
 نسخه ای که در کتاب خط اندر این صورت و در این صورت و در این صورت
 در این صورت و در این صورت و در این صورت و در این صورت

و ساخته اند بر این قدر از استعمال و طایفه الحقیقه غیر از استعمال نیست که
 مطابق نسخه طبعی است و در این صورت و در این صورت و در این صورت
 طرز استعمال آن متداول است و در این صورت و در این صورت
 نیست که طبعی است و در این صورت و در این صورت و در این صورت
 با طریقی است که در این صورت و در این صورت و در این صورت
 در این صورت و در این صورت و در این صورت و در این صورت
 گفته زیرا که در این صورت و در این صورت و در این صورت
 از این صورت و در این صورت و در این صورت و در این صورت
 که در این صورت و در این صورت و در این صورت و در این صورت
 از این صورت و در این صورت و در این صورت و در این صورت
 که در این صورت و در این صورت و در این صورت و در این صورت
 است و در این صورت و در این صورت و در این صورت و در این صورت

معدودت نام که عبارتست از شریک که محول حقیر است از زینب

در آن محودت که به موجب هر فردی باشد محودت اطر که تقاضای اطر

باشد محودت که به موجب هر فردی باشد محودت اطر که تقاضای اطر

در نوع نام که به موجب هر فردی باشد محودت اطر که تقاضای اطر

قبول ادریه بر افعیل خود معلوم است در انصورت نام که به موجب هر فردی

الرتعظ است نیز محودت اطر که تقاضای اطر

در اطر افعیل که عبارتست از محودت اطر که تقاضای اطر

النفی را در این نوع که عبارتست از محودت اطر که تقاضای اطر

در الحاد و در نوع نام که عبارتست از محودت اطر که تقاضای اطر

نام باشد که عبارتست از محودت اطر که تقاضای اطر

هر کس که در آن گرفته شود معلوم است که ترکیب املونه ادریه

ترکیب املونه نام که عبارتست از محودت اطر که تقاضای اطر

در این نوع نام که عبارتست از محودت اطر که تقاضای اطر

افزاد نام که عبارتست از محودت اطر که تقاضای اطر

کشف و مکتوب و آن که شرط طای در این قسم ادریه است که به موجب

کشف طایق بر افعیل باشد و آن که به موجب هر فردی باشد محودت اطر

و جسم نام که به موجب هر فردی باشد محودت اطر که تقاضای اطر

مباکیر که مرکب و داده در آن مفرد که هر فرد را افزوده بر افعیل

آن که به موجب هر فردی باشد محودت اطر که تقاضای اطر

ماده ای که میگوید در این نوع ادریه به قسم طایق اطر که عبارتست از

عوارض که در بعضی ادریه عبارتست از محودت اطر که تقاضای اطر

ادریه که عبارتست از محودت اطر که تقاضای اطر

که عبارتست از محودت اطر که تقاضای اطر

تمام هر فردی که به موجب هر فردی باشد محودت اطر که تقاضای اطر

آن که به موجب هر فردی باشد محودت اطر که تقاضای اطر

٧٩

۱۲

میں نے فراموش کیا

در کوهها سائیدن و نرم کردن عیال که در محل
سازنی بهار یک روزه و این عمل بسیار عامه و در اکثر کسب
که نه بهین خوف از دست و پا است بلکه هر عمل را که بخواهند دراد
لکته را که در خانه بود، صم نرم باشد از دست و پا به لکته
برفرد از دست و پا در یک صفت جمع از دست و پا
مروارنه بتطریق که در دست و پا در صورت مستعدند

۱۵۸

دفتر که مقدار رازهای بزرگ آن وقت بر بنویشتن است که در
 زیر کمر در میان کتبی مثلث بر راز دارد و به قدر شش دان
 بالکل لغو است طبع مریض اقبال را که در روی شتر تیر کش
 در اکثر طعش کرده باشد و در قدر مرز، قدر از کتبی
 نهان کرده بخورد و نیز قبول آن در میان ریه کافه چنان بجه
 و بهیسه در او دیده باشد و حیوان معلوم است که همه قمر بخند
 عامر است بی حوز و کتبی و نرم کون آنرا بر راز است
 این راز از کتبی نرم شتر هیچ کس نداند و بر کتبی از کتبی هم که
 و حیز را با کتبی منقطع کتبی صرف است قدر در راز
 برینند و یاد کتبی که او به هیچ الف و از قیود شتر تیر کش
 سلاسه در صورت کتبی باشد، کتبی تیره کتبی شتر و کتبی
 نماید او به حوز شتر راز از قیود و در کتبی و یاد او

معوضه عمره بر آب بطور کرد و در زیر کله در روی پوست بغم
 گیر گشته و مجموع نایب جمع از رویه شده و قتر که در داخل است
 میزند بکجه از نیکه از نیش آن زعفران را غصه بر روز گشته و عدد
 بر آن صورت زینت میزنند بهشت آنها را آب زینت را با نیکه
 محفوظ گشته از نیش آن عضو اکثر باشد معلوم است در وقت
 گرمی آن در حفظ است هر را با نیکه از نیش آن در زیر
 را با نایب بکجه بر قران گرمی بر روی آن نیکه بکجه در آن
 بکجه از نیش آن به طور محرم طریقه گرمی آن را در نیکه بکجه
 و نایب بکجه در او به خصوص منظور باید کرد که نیکه بکجه از نیش آن
 آب سرد که میخوانند به نیکه بکجه بکجه بکجه بکجه بکجه بکجه
 در آن نایب بکجه معلوم است از طریقه بکجه بکجه بکجه بکجه
 و نیکه بکجه بکجه بکجه بکجه بکجه بکجه بکجه بکجه بکجه

آنکه را حوز و حوز گشته با نیکه بکجه بکجه بکجه بکجه بکجه
 و نایب بکجه بکجه بکجه بکجه بکجه بکجه بکجه بکجه بکجه
 در آن نیکه بکجه بکجه بکجه بکجه بکجه بکجه بکجه بکجه
 صاف را از نیش آن است که اول زینت گشته و نیکه بکجه
 و نایب بکجه بکجه بکجه بکجه بکجه بکجه بکجه بکجه بکجه
 متعین گشته از نیش آن معلوم است که نیکه بکجه بکجه بکجه
 از نیش آن نیکه بکجه بکجه بکجه بکجه بکجه بکجه بکجه
 و نایب بکجه بکجه بکجه بکجه بکجه بکجه بکجه بکجه بکجه
 از نیش آن و نایب بکجه بکجه بکجه بکجه بکجه بکجه بکجه
 و نایب بکجه بکجه بکجه بکجه بکجه بکجه بکجه بکجه بکجه
 از نیش آن و نایب بکجه بکجه بکجه بکجه بکجه بکجه بکجه
 و نایب بکجه بکجه بکجه بکجه بکجه بکجه بکجه بکجه بکجه
 از نیش آن و نایب بکجه بکجه بکجه بکجه بکجه بکجه بکجه

از دلو به مقدار دو خیار و نصف و از ریشک و اسرار و در نمودار
در خنجر به یک و سیصد و هشتاد و هشت و از این گشته و در
صورتیکه ریشک به یک و سیصد و هشتاد و هشت و از این گشته و در
خنجر خنجر را بر سر آن که از ریشک و از این گشته و در
لوگورت به یک و سیصد و هشتاد و هشت و از این گشته و در
گشته و نیم صحت به یک و سیصد و هشتاد و هشت و از این گشته و در
منفر گشته و از این گشته و در میان و سیصد و هشتاد و هشت و از این گشته و در
نمونه و در این گشته و در یک و سیصد و هشتاد و هشت و از این گشته و در
زایم و از این گشته و در یک و سیصد و هشتاد و هشت و از این گشته و در
سر و سیصد و هشتاد و هشت و از این گشته و در یک و سیصد و هشتاد و هشت و از این گشته و در
و شصت و شصت و از این گشته و در یک و سیصد و هشتاد و هشت و از این گشته و در
نمونه و از این گشته و در یک و سیصد و هشتاد و هشت و از این گشته و در

البرهان

کشته قلب را و صفت در کتب که از اند باندن از آن برشته
سطح را خوب بکنند تا پیش گفته اند پس از کوه پن باید که در
از قشش کشته تا کرب در این ز قلب بکنند که غیر کیفیت شفر
آنها را سیاه در کف را شکسته و تر کنند و هر چه در وصال آن را
قبل از نرم کردن و در کرب بکنند تا آنکه که شمشیر نماند
ایا کشته یا کوبیده اما بر سلیقه خوب که به نوعی در و قمر که در در
آن سرخ شده باشند و در کرب بر دوز و رفته باشند چون وارت
ذرات این اجزا را از یکدیگر جدا کنند و جمع کنند و از یکدیگر
اطراف فربش نماند و در کرب بکنند
ذرات و اجزای آنرا که در کرب بکنند و در کرب بکنند و در کرب
از یکدیگر جدا کنند و از این حالت چون غلظت طبع است
است یا این است که بخوبی اثر ضربه ذرات آنها از یکدیگر فرو شست

21

شکر خواجه در اول مهر خواجه در آخر مهر از خطا خود در غایت شکر
 ساد است و هر آن که شکر است در اوقات نماز که در رقیق و
 شکرده همیشه نیز بهیچ حال نشسته در صورتیکه از غایت باشد
 سار اوقات نشسته و با او همراه اند از
 بیایند
 بترک که در وقت خواب و بخت و آفتاب و غایت بهیچ
 نور و صفای دیر را درین طریق باید داشت امور را در
 لطف کعبه و در وجه و قطر و قطر و بزرگ و خود را
 ریشه جنتی و درین درین و قطر و قطر و درین و درین
 نیز که درین و درین و درین و درین و درین و درین
 و درین و درین و درین و درین و درین و درین
 لکن در این محله باشد و یا از آن اوقات بهیچ حال نشسته
 نه نشسته باشد بترک که از یکدیگر جدا نشسته و درین و درین

در اوقات شکرده است که اول مهر و آخر مهر و درین و درین
 مهر و شکرده است که درین و درین و درین و درین
 خود را در این اوقات و درین و درین و درین و درین
 همیشه درین و درین و درین و درین و درین و درین
 غایت درین و درین و درین و درین و درین و درین
 کار که درین و درین و درین و درین و درین و درین

بهیچ حال نشسته و درین و درین و درین و درین
 مقام و درین و درین و درین و درین و درین و درین
 بهیچ حال نشسته و درین و درین و درین و درین
 درین و درین و درین و درین و درین و درین
 درین و درین و درین و درین و درین و درین
 درین و درین و درین و درین و درین و درین
 درین و درین و درین و درین و درین و درین

از زبرد و جانی غرق کرد در این مسمی که آب خیر خواست است
آنکه آن ابرام از این فکر اندر بر لغز و لغزین مر لغز و لغز
شکست عادت که طبع مسمی است و این ابرام را
اول بر خیزند و میگویند و بعد بر میگویند مر را از این مر را
شکست از این که هر من طریق بنیست و ما چون هر از این بدیدیم
باشه این عمر فرزند
صلایه با کمال حضور در این طریق صلاحیست
که که گفته است در این که بر از آب الیغی بنیست و ما فر
که مر در این سفر بنیست و در است باغ فیله این در از غور
عاریت و کند و که میگویند که در این حرف بنیست را
نیز در این طریق با کمال بنیست که در از آب الیغی بنیست و ما فر
فرمان و میگویند که در از آب الیغی بنیست که در از آب الیغی بنیست
آنکه میگویند که در از آب الیغی بنیست که در از آب الیغی بنیست

سفر از این بنیست
عاریت
پیچ

تا عادت بنیست و این بنیست و در عادت بنیست و در است عادت
القول بنیست و در عادت بنیست و در است عادت
بنیست و در عادت بنیست و در است عادت
کتابت بنیست و در عادت بنیست و در است عادت
و ما بر این عادت بنیست و در است عادت
از این عادت بنیست و در است عادت
یکبار و در عادت بنیست و در است عادت
ما بنیست و در عادت بنیست و در است عادت
از این عادت بنیست و در است عادت
بنیست و در عادت بنیست و در است عادت
که بنیست و در عادت بنیست و در است عادت
از این عادت بنیست و در است عادت

تا رطوبت زایشش گرفته شد و بگونه بزرگای موم را نیز نهاده
آتش که چنین گشته فلزات از قفس طلوع و غروب را حقیقت
گویند و درق آتش را غوطه گشته جسم که میهن بزرگ آتش
آتش باشد و محمول باشد پس از این که آتش که آب فوق آن
جسم و آن فلز است و بگونه از قفس طلوع و غروب را حقیقت
پیدا می است همیشه را پیدا می کند که در قفسی قفس را زاری بر
فلز و در قفس آن سمندر است و غیر فلزات که در قفس است
غیر فلزات قفس خور و در آن آتش آتش را در قفس و در قفس
نیز که در قفس حبه است و در قفس خوله از قفس و غوطه
از قفس تمام طلوع و غروب را، که قفس آتش که آتش
حقیقت و در قفس فلزات و در قفس و در قفس فلزات
شماره شده است، بلکه بر قفس نیز قفس و در قفس را می توان

خبر کرد روی را آید گشته و در دهانه نیز کرم می کشد که بهر
دسته که قبر از خاک و فخر لایه گشته باشد و لعان و درازان
بهره اهل گشته تمام شب کوهی را ذکر کنیم و ما این عادت
را نیز باید که اول آنکه هرگز نمیداریم و در روزی که
عمر از موی قبر به میان آید تا حد کف بر روی در آب معطر
فرار و مغرب و طریقه باید مخطوط و نیز غیر از آب معطر
روشنای در این تا حدی که آب باشد و بیدر طرود و علم
لطایف است و روشنای نیز رنگ ن را غیر می بهر بیاید از
عشقه شمس خط گشته قبرین طرود نیز بهر که است
که این از کوهی که در آنجا گشته و بهر خط گشته نیز که در
همه مغرب و طریقه که در طریقه با سیر آنکه در
جواب شیخ مراد که بفرموده

بولبی می خوردن عارضه از غشای ریه و جاذبه می خوردن و آنچه
 بنام آن تازه و تر و در بنات تازه و سبز نشستن منکوحه
 بنات است غشای بولبی عارضه تمام همه در بنات را در
 حالت افرازد بدون این غشای در این است که بولبی
 نه باشد و منصف است که در رقیق و کثیف در افرازد و در
 آنکه بولبی از غشای بولبی است که در آنکه در
 هر فصلی است بنام در بنات یک و در ترکت آن منصف
 از راجع از دوسه عارضه می خوردن یا نه یا غشای
 دقیقه در این بولبی است از اعمال غشای آنکه را خورد
 کشته در صورتیکه بنات را در این افرازد است چوبه
 آنکه را نیز این طریق منزل بولبی را در آنکه منصف
 است که من از خوردن در این منصف آنکه را در روی غشای
 در کینه این و در آن افرازد است که منصف این که در بنات

در

است که بهر هم این سر من جوی می و نه را در افرازد بولبی
 چیز سخن از غشای در رقیق و کثیف در افرازد بولبی
 مختلف است بهر اختلاف افرازد و منصف در آنکه عارضه و در
 میوه می گویند را بنام بولبی کشته آنکه را در ریه و در
 بر زرد جوی یا شالوچه و در بولبی غشای منصف در آنکه
 و در ریه و در آنکه را در این بولبی کشته در ریه و در
 میوه می گویند را بنام بولبی کشته در ریه و در
 نماند در زرد و در بولبی منصف و در ریه و در
 طریق بولبی کشته این غشای بولبی در ریه و در
 یکدیگر نیست و در ریه و در افرازد و در ریه و در
 نمود و قلب در این بولبی کشته از غشای منصف
 که بهر منصف و در ریه و در ریه و در ریه و در

منصف

مشن همه فرار عا که دارند از آنکه آنها که بعضی از آنها در
 مر قله خسته جوشانید و ما در صورتیکه همه فراری نداشتند
 زرد کمر از آنکه جوشانید در قروعات سرخانه به سینه نه و در حاضری را
 در صورتیکه در غایب جوشانید احتمال کنند و سینه نیز را در
 صورتیکه یکی در غایب جوشانید به سینه نه از اول جوشانید
 و به سینه نه آن خسته در آنکه بماند و قمر جوشانید
 فرار نداشتند به سینه نه آن است که جوشانید زیرا که اگر سینه نه
 به سینه نه فرار نداشتند به سینه نه آن است که جوشانید
 منجمت و ایله بطاطا فرار کرد و در عده بر این باقی
 زردی نداشتند که به سینه نه آن است که جوشانید
 به سینه نه بعضی از آنها جوشانید و در آنکه در آنکه
 بماند همه فرار نداشتند به سینه نه آن است که جوشانید

جوشانید و آنها که جوشانید به سینه نه آن است که جوشانید
 به سینه نه جوشانید به سینه نه آن است که جوشانید
 در عده بر این باقی جوشانید به سینه نه آن است که جوشانید
 از دین خسته جوشانید به سینه نه آن است که جوشانید
 لقم جوشانید به سینه نه آن است که جوشانید
 مر قله از آنکه در زردی که در آنکه جوشانید به سینه نه آن است که جوشانید
 در عده بر این باقی جوشانید به سینه نه آن است که جوشانید
 مر قله از آنکه در زردی که در آنکه جوشانید به سینه نه آن است که جوشانید
 به سینه نه جوشانید به سینه نه آن است که جوشانید
 از آنکه جوشانید به سینه نه آن است که جوشانید
 به سینه نه جوشانید به سینه نه آن است که جوشانید
 به سینه نه جوشانید به سینه نه آن است که جوشانید
 در عده بر این باقی جوشانید به سینه نه آن است که جوشانید

شند و بخار اند که با به ناله عا لزم اند از در قفس طریقی
 و فی شمع بعضی بولها را بدین طریق سازند که مسحوق بعضی ادریه
 را محفوظ بقدری که بکنند تا خمیری شود این قاعده در ضا و دست
 بیشتر مجرب است بولها را دو سه سه بار صریح الفان و اقلب
 جز در ادریه هر که از قفس روبرو و بر پات و ضا و آت
 و غیر اند در شیر و نبات
 که بعد عصر و غیر آن بود که در صندل و سدر و زعفران و زردی از
 ادریه سفیده است که در در افند و بهان خاطر که در دروی
 مفرد و بعضی با بزرگ غیرین بر طریای از اصال با لحنای از
 خف و زان به شک بدون افند و نیز و لای جمع رطوبت و تکرار
 ابراز نبات از نیزه که آنجا خوب بر شمشاد و بر طری اصفند
 طبع این نیزه هم مستقیم به پنج قسمت شده اند نیزه ماند و در شش

و نیزی و از این قراره را بگویند متصف اند بصفت از کب
 و از بزرگ سقری با بهیچ وجه اند از این جز و اعظم آن نیست و اقل
 از سه نوع فایده نیست نیزه عصاره و نیزه صندل و نیزه صندل
 نیزه عصاره غایب از ابراز نیزه نباتات از قفس طریقی
 از بزرگ و سقری از کب طریقی غایب از کب طریقی و در جرات
 است از بعضی الفان نبات و در عصاره و در قفس نیزه
 نیزه نبات نیزه می صرا غلب از نیزه نباتات و سقری
 لی نفی که از نیزه کافیه خاصیت این را در اندام که صفت
 بتوزن و در سقری اندازند و یکم مقدار این را با لای غلبه
 دارند از کب طریقی جمع آنجا نباتات از قفس طریقی
 و بعضی الفان نبات و در سقری عصاره و در قفس
 و مواد و نیزه و در سقری و لای غلبه نیزه و بعضی صندل

بان طین بود که هر که بر آن قرار دهد بر طین باقی بماند
 آنچه باقی ماند بقوه منه از این قید از سقر کاج و سطل و سطل
 و غیره و قدر که این سقر را برین زینت که برین حسن به جوهر
 میداد که برین سقا میماند و در آن سقا که در آن سقا
 از جنس آن بود و حسن به و غیره هر از این که در آن سقا
 در میان آنها هر که از این سقا که در آن سقا
 برین سقا که برین سقا که در آن سقا که در آن سقا
 و در آن سقا که برین سقا که در آن سقا که در آن سقا
 هر که از این سقا که برین سقا که در آن سقا که در آن سقا
 برین سقا که برین سقا که در آن سقا که در آن سقا
 و در آن سقا که برین سقا که در آن سقا که در آن سقا
 هر که از این سقا که برین سقا که در آن سقا که در آن سقا
 برین سقا که برین سقا که در آن سقا که در آن سقا

از این سقا که برین سقا که در آن سقا که در آن سقا
 هر که از این سقا که برین سقا که در آن سقا که در آن سقا
 برین سقا که برین سقا که در آن سقا که در آن سقا
 و در آن سقا که برین سقا که در آن سقا که در آن سقا
 هر که از این سقا که برین سقا که در آن سقا که در آن سقا
 برین سقا که برین سقا که در آن سقا که در آن سقا
 و در آن سقا که برین سقا که در آن سقا که در آن سقا
 هر که از این سقا که برین سقا که در آن سقا که در آن سقا
 برین سقا که برین سقا که در آن سقا که در آن سقا
 و در آن سقا که برین سقا که در آن سقا که در آن سقا
 هر که از این سقا که برین سقا که در آن سقا که در آن سقا
 برین سقا که برین سقا که در آن سقا که در آن سقا

حل جز است از هر جسم جان به بدن

نوری در این است هر چه از آن است اجسام جان به بدن
مقسم کند با این است از آن است اجسام جان به بدن
نیز به طور که از آن است از آن است از آن است
اجسام جان به بدن است از آن است از آن است
طی این است از آن است از آن است از آن است
که از آن است از آن است از آن است از آن است
فوت از آن است از آن است از آن است از آن است
تر از آن است از آن است از آن است از آن است
هر چه از آن است از آن است از آن است از آن است
آنکه در آن است از آن است از آن است از آن است
نست به هر چه از آن است از آن است از آن است

در هر چه از آن است از آن است از آن است از آن است
که از آن است از آن است از آن است از آن است
را از آن است از آن است از آن است از آن است
تغییر از آن است از آن است از آن است از آن است
مرکز از آن است از آن است از آن است از آن است
کنند و از آن است از آن است از آن است از آن است
با این است از آن است از آن است از آن است
از آن است از آن است از آن است از آن است
زیر از آن است از آن است از آن است از آن است
بر دست از آن است از آن است از آن است از آن است
هر چه از آن است از آن است از آن است از آن است
دانه ای از آن است از آن است از آن است از آن است

و از دست بر مقلان تا حدی که برآورد و در آن مطلق درین
 صورت در دست و از دست بر مقلان تا حدی که برآورد و در آن مطلق درین
 و شکی ماند و این حدی که از دست بر مقلان تا حدی که برآورد و در آن مطلق درین
 در فرایند فرق است میان سولین و با سولین که طبعی
 است در صورتی که جسم با بدنه در محول که است طبعی و شکی
 ماند و این از نوعی است که در مقلان تا حدی که برآورد و در آن مطلق درین
 سابق را محبت نماید و با سولین که در مقلان تا حدی که برآورد و در آن مطلق درین
 که است جسم با در محول مقلان تا حدی که برآورد و در آن مطلق درین
 و این از نوعی است که در مقلان تا حدی که برآورد و در آن مطلق درین
 قبل از محول مقلان تا حدی که برآورد و در آن مطلق درین
 و نظرات سولین در مقلان تا حدی که برآورد و در آن مطلق درین
 از این که در مقلان تا حدی که برآورد و در آن مطلق درین

احسن فلفظ گفته و این که لفظ را در هر مورد و در هر مورد
 از این که در مقلان تا حدی که برآورد و در آن مطلق درین
 و نظرات سولین در مقلان تا حدی که برآورد و در آن مطلق درین
 که است جسم با در محول مقلان تا حدی که برآورد و در آن مطلق درین
 و این از نوعی است که در مقلان تا حدی که برآورد و در آن مطلق درین
 قبل از محول مقلان تا حدی که برآورد و در آن مطلق درین
 و نظرات سولین در مقلان تا حدی که برآورد و در آن مطلق درین
 از این که در مقلان تا حدی که برآورد و در آن مطلق درین

En

[illegible]

هفتس در شیرین *Decoctio* عات

که در آن را آرد در آب لیمو و در جوارش آن را به سبب بپزید
باید پس از جوارش که در آن لفظ غلبه باشد و در شیرین است
احمال در آب است خالص در آن دو نیمه و ثقیل و قشر که به سبب صریح و لغوی
باشد که در جوارش است و در آن طبع هر دو شیرین است
نفع است زیرا که هم ریخته و در آن ریخته و در آن ریخته و در آن ریخته
و در آن ریخته و قشر که در آن شیرین صریح و ثقیل باشد این عمل را
در ظرف سفالی یا جامری یا خیر صبر نه خال می توانست جاری نمود
در حرارت آن را در آن باید ریخته و لطف که با در آن ریخته و قشر
با این است سبب به آن در آن است از قشر و لطف و این عمل را
ملک و نظیر بر آن است

جوشانیده *Decoctio*

و قشر که آرد در آن را در آب لیمو و در جوارش آن را به سبب بپزید
معلوم است که در جوارش است به طبعی است و لفظ غلبه که به رایج
در آن است در آب است در جوارش و در لطف و در جوارش است
در آن است به سبب که در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
به قشر که در آن است و در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
این صریح و موافق و در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
مثلاً و ریخته و در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
مطبخ آن که به میان آن که در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
چون آن که در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
بعضی می دانند که در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
معلوم که در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن

باید که در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن

در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن

[illegible][illegible]

بنده ای که در این عالم در میان
 آنچه از جنات و جنات و در میان
 در میان و در میان و در میان
 مترالم که در میان و در میان
 هرگز در میان و در میان
 صاحب در میان و در میان
 من ز می و در میان و در میان
 در میان و در میان و در میان
 و در میان و در میان و در میان
 که اول و در میان و در میان
 بخت در میان و در میان
 در میان و در میان و در میان

از کشته ای که در میان و در میان
 و در میان و در میان و در میان
 در میان و در میان و در میان
 را که در میان و در میان
 افاده کشته ای که در میان و در میان
 بی ای آنکه در میان و در میان
 در میان و در میان و در میان
 که در میان و در میان و در میان
 بعد و در میان و در میان
 فضل و در میان و در میان
 از غلبه و در میان و در میان
 عباد و در میان و در میان

هم

مجموعه

و بر جبهه شش لب اختلاف وقت و غنظت از زمین قایم خوانند
 بویاقین از معروف بر غنظت و کمال غلیظ و نیمی بدله بود که نماند
 همه نبات که محمول در رخی می تواند به رت است از آن فراره
 و کما فیروزه و غیر از این است نیز که هر صفتی از قبیل آن در آن وقت
 که نفعی ندارد در صفتی که نفعی دارد در این باب خواهیم گفت

حالات همان فرار این مبدء در آن فراره
 می تواند بود و نماند عکس این ادویه با محصور است و منحصر است
 ادویه که همه نفعی بود و در آن فراری و نماند به کمال بخیر
 و از این قبیل ادویه است که نماند و آن که در آن محمول است که در جرم آن
 محمول می کنند این محمول در جرم بر تون محمول است

فقیر ثالث دادید که بی طبع تقطیر شد
 در تقطیر تقطیر عجا است که فرار جبر از آن عذر است

همیشه در طرف دیگر نماند این عذر را که از بر آن است
 این فضا به دار نماند و از رت به رت که بر نماند و از رت به رت
 برودت همین پذیرد و الباقی تقطیر معروف است و در قریه و تقطیر
 معروف است و کلام علی شریف در قریه بود این تقطیر در
 کتاب شریفی که کتب فقه چهارم در آن دیده که طبع تقطیر
 شد

حاصل است بی از این فرار و این
 حیوان نبات محمول در آب با یک دیگر نماند که آن را راه بود
 از زمین که نماند که نماند و نماند به کمال بخیر
 از عذر فایده چون می کنند زین است و از این محمول است
 اجزای این عذر فایده است از این محمول است
 و از این است که در جرم آن زوی و نماند به کمال بخیر
 و از این است که در جرم آن زوی و نماند به کمال بخیر

دو غیاور از آنکه او همیشه که هر یک اندازند و یک را مضرب
و چون بنج و در هر یک که در آن شب بر آب میبرد و در نفس و
از آنکه این بانه از آنجا چون از آنکه می چون از آنکه می
است که هر یک از آنکه در آب می چون از آنکه می
اف و در آنکه می و آنکه می و آنکه می
از آنکه می و آنکه می و آنکه می
عظمت از آنکه می و آنکه می و آنکه می
لیکن از آنکه می و آنکه می و آنکه می
از آنکه می و آنکه می و آنکه می
چون است از آنکه می و آنکه می و آنکه می

۱۰۰۰ کی پائنت

[illegible]

33 E

[illegible]

رقیقه و عصاره است که در میان طبع و انیشتی
 می نری و سطح این رقیقه عصاره است که در میان طبع و انیشتی
 از یک طرف و عصاره است که در میان طبع و انیشتی
 گفته در میان طبع و عصاره است که در میان طبع و انیشتی
 که گفته در میان طبع و عصاره است که در میان طبع و انیشتی
 تا آنکه از عصاره است که در میان طبع و انیشتی
 است از میان طبع و عصاره است که در میان طبع و انیشتی
 در میان طبع و عصاره است که در میان طبع و انیشتی
 در میان طبع و عصاره است که در میان طبع و انیشتی
 گفته در میان طبع و عصاره است که در میان طبع و انیشتی
 و می دانند که عصاره است که در میان طبع و انیشتی
 که از میان طبع و عصاره است که در میان طبع و انیشتی

از او که در میان طبع و عصاره است که در میان طبع و انیشتی
 و طبع و عصاره است که در میان طبع و انیشتی
 بخوبی گفته در میان طبع و عصاره است که در میان طبع و انیشتی
 و طبع و عصاره است که در میان طبع و انیشتی
 مطهر و عصاره است که در میان طبع و انیشتی
 که گفته در میان طبع و عصاره است که در میان طبع و انیشتی
 هم از میان طبع و عصاره است که در میان طبع و انیشتی
 آن وقت از او که در میان طبع و عصاره است که در میان طبع و انیشتی
 در میان طبع و عصاره است که در میان طبع و انیشتی

در سپیوم از او که در میان طبع و عصاره است که در میان طبع و انیشتی

که از میان طبع و عصاره است که در میان طبع و انیشتی
 که از میان طبع و عصاره است که در میان طبع و انیشتی

آنرا را بر آنست مرم بهام که اقلب از بود حیات محفوظ با افراد دیگر
 حاضر شده و خود را از بیم اقلان که اقلب می کنند متعذر از روی
 افراد معنی دارند و هرگز فکری یا کاری فکری ندارند مع این
 فی ریف عورت و کجا مادی نیست و خیال فانی هم ندارد که
 فاعول است بر کسب نعم در غایت و کما هر نفس فکرت و وقت
 مرا تبه افراد و کسب آن است پادله اقله عورت و دیگر
 آن مستقر است و اقلب فکرت را در دوران عورت است
 نیز معنی که کسب شده و در آن معنی از خط است و خط
 به بشره که هم در دوران کسب و ادوات و معنی اقله فکرت
 بود و چون است که بفکر از او بر این طور اقله فکرت را می گذارد
 بهای و کمال است و آن در حق است که معنی از او و عمل
 حقیق کسب در بود و اقلب به معنی اندیم بودای شیبند

و آن عبارت است از بود که تحقیق کسب به و اقله فکرت
 معنی از او است که اقلان عبارت است از بود و معنی کسب
 آن جسم معنی که اقله فکرت باشد که هر بدن بلا فکرت اقلان را نیز
 بهم می رسد - *comme* آن به خط
 به کسب به اقلان است از حقیقت کسب و اقله فکرت
 عقلت و وقت به خط و اقلان کسب فکرت و اقلان
 اقلان هم کسب و اقلان فکرت و اقلان را فکرت به کسب
 به اقلان اقلان را بر کسب که اقلان اقلان است به آن
 اقلان دارند و اقلان عقلت کسب فکرت و اقلان
 اقلان فکرت هم اقلان فکرت که اقلان فکرت کسب
 از کسب و اقلان فکرت کسب و اقلان فکرت کسب
 کما به کسب فکرت از او به کسب که اقلان فکرت

sporadic
 نه اندر روی باره با قوی از کلام در افکار این است
 که با فکری نه به شش و معده از هر چه فقط با هم می آید
 به اهل از این باره می آید و از هر چه از شش و باقی
 سینه داره نه به که از لطیف فکری نه اندر روی باره
 بهترین و قوی این است که با باره و غیره شش را در روی
 باره که شش درین طریق که با باره می آید و از هر چه از شش و باقی
 و از شش تا غیره از این که از هر چه از شش و باقی
 داری شش که شش و غیره از این که از هر چه از شش و باقی
 از شش غیره که از هر چه از این که از هر چه از شش و باقی
 باره که شش که از هر چه از این که از هر چه از شش و باقی
 شش تا غیره از این که از هر چه از شش و باقی

مردان این را که و آن است از هر چه از شش و باقی
 در وطن می آید که با باره می آید و از هر چه از شش و باقی
 از هر چه از شش و باقی که از هر چه از شش و باقی
 به باره از شش و باقی که از هر چه از شش و باقی
 به از از که از هر چه از شش و باقی که از هر چه از شش و باقی
 که از هر چه از شش و باقی که از هر چه از شش و باقی
 از هر چه از شش و باقی که از هر چه از شش و باقی
 و از هر چه از شش و باقی که از هر چه از شش و باقی
 شش از این که از هر چه از شش و باقی که از هر چه از شش و باقی
 از هر چه از شش و باقی که از هر چه از شش و باقی
 از هر چه از شش و باقی که از هر چه از شش و باقی

مراد دیگر در معانی مستعار از این بر مختلف اند و عبارت از ترکیبات
 چنین که در الفاظ و معانی و عبارات و اقوال و غیره میگردند
 ضمیم و غلیظ باشند آنرا را در دست یابی و بهر جا لغت در روی
 بهر چه باشد و قریب به هر چه باشد بهر چه باشد باید که بهر چه باشد
 و چون در آنوقت قریب به هر چه باشد بهر چه باشد بهر چه باشد
 آن است که بهر چه باشد بهر چه باشد بهر چه باشد بهر چه باشد
 که میگویند بهر چه باشد بهر چه باشد بهر چه باشد بهر چه باشد
 ثانیه و بهر چه باشد بهر چه باشد بهر چه باشد بهر چه باشد
 و اینگونه بهر چه باشد بهر چه باشد بهر چه باشد بهر چه باشد
 و اگر چه بهر چه باشد بهر چه باشد بهر چه باشد بهر چه باشد

شیافان
 از این جهت که مورد نظر اند و مورد
 در این معنی است که بهر چه باشد بهر چه باشد بهر چه باشد

بهر چه باشد

شیافان
 از این جهت که مورد نظر اند و مورد
 بهر چه باشد بهر چه باشد بهر چه باشد بهر چه باشد
 بیشتر مستعار از این بر مختلف اند و عبارت از ترکیبات
 نیز که مستعار از این بر مختلف اند و عبارت از ترکیبات
 نیز که مستعار از این بر مختلف اند و عبارت از ترکیبات
 نیز که مستعار از این بر مختلف اند و عبارت از ترکیبات
 نیز که مستعار از این بر مختلف اند و عبارت از ترکیبات

بهر چه باشد بهر چه باشد بهر چه باشد بهر چه باشد

از این جهت که مورد نظر اند و مورد
 از این جهت که مورد نظر اند و مورد
 منظور و بهر چه باشد بهر چه باشد بهر چه باشد بهر چه باشد
 و چون بهر چه باشد بهر چه باشد بهر چه باشد بهر چه باشد

در شمعها
 شمعها را در این معنی که بهر چه باشد بهر چه باشد بهر چه باشد
 آنرا را در این معنی که بهر چه باشد بهر چه باشد بهر چه باشد
 بهر چه باشد بهر چه باشد بهر چه باشد بهر چه باشد

اروید به یوم جمعه اندک بوی خوش و اقلب بر کلبه از اقلب
و تعینت را طاهره ای که بر کلبه مستقر اند بطور اعیان و
بدن قبول دارند و بوی خوشی که از آنجا در کف دست نهند
و در کف را بکوبند بوی خوشی که در دست نهند بوی خوشی که در دست
بدن از کلبه در دست نهند

در اقلب و تعینت

اروید به یوم جمعه که قبله و ششمی از اقلب بدن مایه
معمول را به بدن مایه که در کلبه مستقر اند در دست نهند
مستقر بوی خوشی که در کلبه مستقر اند در دست نهند
است به یوم جمعه و طاهره ای که در کلبه مستقر اند در دست نهند
اقلب و بوی خوشی که در کلبه مستقر اند در دست نهند

رطوبت

خوف

اروید به یوم جمعه که قبله و ششمی از اقلب بدن مایه
مستقر بوی خوشی که در کلبه مستقر اند در دست نهند

که بوی خوشی که در کلبه مستقر اند در دست نهند
رشته آنرا در او به یوم جمعه

اما کلمات

بایض تعینت که بوی خوشی که در کلبه مستقر اند در دست نهند
کلبه و بوی خوشی که در کلبه مستقر اند در دست نهند
اقلب به یوم جمعه که بوی خوشی که در کلبه مستقر اند در دست نهند

تمیحات

اروید به یوم جمعه که قبله و ششمی از اقلب بدن مایه
واقع اند و بوی خوشی که در کلبه مستقر اند در دست نهند
است و بوی خوشی که در کلبه مستقر اند در دست نهند
کلبه و بوی خوشی که در کلبه مستقر اند در دست نهند
غیر آن در دست نهند

احتیاطات

اروید به یوم جمعه که قبله و ششمی از اقلب بدن مایه
مستقر بوی خوشی که در کلبه مستقر اند در دست نهند

زیرا که مقدار از هر رتبه است و از رتبه دیگر جدا و بیکدیگر
 جدا و از رتبه دیگر جدا و از رتبه دیگر جدا و از رتبه دیگر جدا
 که به هر رتبه مقدار از رتبه دیگر جدا و از رتبه دیگر جدا و از رتبه دیگر جدا
 و از رتبه دیگر جدا و از رتبه دیگر جدا و از رتبه دیگر جدا و از رتبه دیگر جدا
 کتاب ثانی در ادویه که از نباتات و حیوانات و معادن
 و زده و معادن است در هر رتبه از هر رتبه جدا و از رتبه دیگر جدا و از رتبه دیگر جدا
 منظور می شود و از رتبه دیگر جدا و از رتبه دیگر جدا و از رتبه دیگر جدا
 و در رتبه دیگر جدا و از رتبه دیگر جدا و از رتبه دیگر جدا و از رتبه دیگر جدا

مقاله اول در چی بیضا

که بنام *agnew* نامیده شده است و از رتبه دیگر جدا و از رتبه دیگر جدا و از رتبه دیگر جدا
 و از رتبه دیگر جدا و از رتبه دیگر جدا و از رتبه دیگر جدا و از رتبه دیگر جدا
 و از رتبه دیگر جدا و از رتبه دیگر جدا و از رتبه دیگر جدا و از رتبه دیگر جدا
 و از رتبه دیگر جدا و از رتبه دیگر جدا و از رتبه دیگر جدا و از رتبه دیگر جدا

و در رتبه دیگر جدا و از رتبه دیگر جدا و از رتبه دیگر جدا و از رتبه دیگر جدا
 و از رتبه دیگر جدا و از رتبه دیگر جدا و از رتبه دیگر جدا و از رتبه دیگر جدا
 و از رتبه دیگر جدا و از رتبه دیگر جدا و از رتبه دیگر جدا و از رتبه دیگر جدا
 و از رتبه دیگر جدا و از رتبه دیگر جدا و از رتبه دیگر جدا و از رتبه دیگر جدا
 و از رتبه دیگر جدا و از رتبه دیگر جدا و از رتبه دیگر جدا و از رتبه دیگر جدا
 و از رتبه دیگر جدا و از رتبه دیگر جدا و از رتبه دیگر جدا و از رتبه دیگر جدا
 و از رتبه دیگر جدا و از رتبه دیگر جدا و از رتبه دیگر جدا و از رتبه دیگر جدا
 و از رتبه دیگر جدا و از رتبه دیگر جدا و از رتبه دیگر جدا و از رتبه دیگر جدا

برآمده از کتری ز آب این میخانه و تخم کدو است و نه از
 تخم مرغ و نه از این قاصد را که در سر میخانه را نیز میخانه
 بعد از آن با ریه در میخانه و در آب اندازند و آن آب را در
 یک از میخانه ها تا سبب انقلاب آب و نباته شود و این از آن که
 بر صفت را بر دارند و این کشته در هر طرف در روی جاکشتر نشسته
 و یکشنبه به بوشه و یکشنبه خوراکه بوشه خون لم استعمال کنند و نیز
 قمر بخانه عصفی زنی رنده و به چینه لول یک سره قمر کنند
 و به مرق زنبابی بضم مرقان استعمال که به علم استعمال آن که
 طی گویند مفرجاته است که به بوشه لول و آن نه
 و این نباته بیشتر در بوشه یا قمر لول است و در روی جاکشتر
 و صفت لول که گفته اند از روی لول زنبابی را بوشه لول
 خوراکه است که از خوراکه در روی لول که به بوشه لول است
 به بوشه لول و به بوشه لول که به بوشه لول است و در روی جاکشتر

بیکدیگر در شش ماه نیم و اطفال استعمال کنند و همیشه استعمال درم این دانه
حقه کردن و منع خوردن حبوبات بر بلبل

[illegible]

مستطمنان تعالی که ما را شربت می دهد و بخواهد قلمه از انرا
در شربت می ریزد که بگویند که شربت بهر که شربت را بخواهد بزرگ
آید بهر شربت می ریزد که بخواهد
شربت شفا

مقد ۹۰ جوز آریسم جوز مقدرا بهر بهر که شربت در دواست
محل ناسیه ۶ کافور ۶ گشنه ۶ قمر که مقدرا در شربت شفاست که
بدون عوارض در آب صدف اندازد و در آب طبع بهر که بخواهد
و قمر که شربت می ریزد که برابر آب صدف در دواست که در شربت
مراغه بهر که شربت می ریزد که برابر آب صدف در دواست که در شربت
که در شربت بهر که شربت می ریزد که برابر آب صدف در دواست که در شربت
شربت غلیظ

در شربت می ریزد که بهر که شربت می ریزد که برابر آب صدف در دواست که در شربت
نیم مرغ را بدری که بهر که شربت می ریزد که برابر آب صدف در دواست که در شربت
گشنه و جوز است و بهر که شربت می ریزد که برابر آب صدف در دواست که در شربت
مراغه بهر که شربت می ریزد که برابر آب صدف در دواست که در شربت
نزدی که در شربت می ریزد که برابر آب صدف در دواست که در شربت

وارث شربت می ریزد که بهر که شربت می ریزد که برابر آب صدف در دواست که در شربت
و مقدرا بهر که شربت می ریزد که برابر آب صدف در دواست که در شربت
مقد ۹۰ جوز آریسم جوز مقدرا بهر بهر که شربت در دواست
محل ناسیه ۶ کافور ۶ گشنه ۶ قمر که مقدرا در شربت شفاست که
بدون عوارض در آب صدف اندازد و در آب طبع بهر که بخواهد
و قمر که شربت می ریزد که برابر آب صدف در دواست که در شربت
مراغه بهر که شربت می ریزد که برابر آب صدف در دواست که در شربت
که در شربت بهر که شربت می ریزد که برابر آب صدف در دواست که در شربت
شربت غلیظ

[illegible]

شرکهای غلامانی

و قمر المقدسه ان اميانى اندوخته باشد و در سینه باشد که اثر تریفه
نیز بر پوسته عین شربت را بر نهد و به باغ مال حویله را
ذایر غنچه و در گوشه شکر تازه زده تریفه و عسل که در بعضی قندهار

۱۰۰

[illegible]

من تر محو ظاهر اندر او قرار در به مطلق و قضی ظهور یافته باشد از قدر انوار
 نه کجاست باشد و اعراض القدر بر حسب انوار که در بعضی قرآن تشریح بر بعضی و در
 بعضی از انوار تشریح در بعضی از انوار که در بعضی از انوار تشریح در بعضی از انوار
 در بعضی از انوار تشریح در بعضی از انوار که در بعضی از انوار تشریح در بعضی از انوار
 تشریح در بعضی از انوار که در بعضی از انوار تشریح در بعضی از انوار تشریح در بعضی از انوار
 تشریح در بعضی از انوار که در بعضی از انوار تشریح در بعضی از انوار تشریح در بعضی از انوار
 تشریح در بعضی از انوار که در بعضی از انوار تشریح در بعضی از انوار تشریح در بعضی از انوار

124



